

## نامه ای برای برادرم

نوشته مهناز رئوفی

بسمه تعالی

عزیز برادرم عزیزم منصور جان و زن برادر گرامی گیتی

سلام علیکم

در این سالها که مکاتبه و تماسی با شما عزیزان نداشتم همیشه به یادتان بودم و هرگز فراموشتان نکردم سما جان و منا جان را به جای من ببوسید. انشاء الله که سالم و سلامت باشید و روح و جسم شما مورد لطف و عنایت بیکران الهی باشد. این دو سال اخیر سخت ترین و بهترین سالهای زندگی من بوده اند تحولات و اتفاقات درونی آنچنان سنگین و سترگ بود که مقاومت از کف داده گاهی تسلیم پوچی و بیهودگی می شدم اما این دوران از بهترین دوران زندگی بود و لذا هدایت شدم هنوز هم سختیها ادامه دارد سختی می کشم از اینکه می بینم عزیزترین کسانم هنوز هم سختیها ادامه دارد سختی می کشم از اینکه می بینم عزیزترین کسانم هنوز به حقیقت نرسیده اند و ناخواسته در گمراهیها.

مرا ببخشید به خدا قسم از اینکه به شکلی به اعتقاد شما بی احترامی کرده و نظر واقعی خود را بی پرده و بی ریا بیان می کنم در رنج اما رنج بیشترم از سکوت من است و از اینکه می بینم فقط بدلیل احترام باید حقایق شیرینی را که به آنها رسیده ام و نوریبخش و جانبخش هستند در خود محفوظ داشته و از عزیزانم دریغ نمایم. دلم می سوزد و جانم به آتش کشیده می شود چرا که تمام آنهایی را که از صمیم قلب دوست می دارم غرق در اعتقادی هستند که ساخته دست بشری است و بی گمان ساخته و پرداخته کمپانیهای دین سازی است. چگونه آن همه نفرت و خشم را در خود فرو برم و از شما عزیزان که گوش شنوا دارید و تعصب در شما راه ندارد پنهان نمایم شاید نوشتن نامه ای با این مقدمه صحیح نباشد شاید می بایست سخنی از مذهب و آیین و اعتقاد به میان نمی آوردم و تنها به احوالپرسی اکتفا می کردم اما از آنجا که می دانم شما برادر عزیزم اطلاعات و معلومات بیشتری از عوام بهائیان دارید و خدمات و فعالیت خالصانه شما در این راه شما را به مقام و منصب مشارکت قاره ای بیت العدل رسانده است خود را ملزم به تحریر این نامه دانستم.



ربینا الذین اوتو الفرقان فی الفرد ماتین ثم سبعین سنینا لعلهم یتتصرون فی دینهم یوم ظهور ربهم و حین ما ما یعرفهم الله نفسه یتتجیبون ربهم ثم لیتتصرون ربهم و حین ما یعرفهم الله نفسه یتتجیبون ربهم ثم لیتتصرون و علمنا هم فی الفرقان دلائل سبعه کل واحد منهن یکفی کل العالمین» آیا این نوع نوشتار نشان دهنده کم سواد نویسنده آن نیست؟ همچنین او در احسن القصص ادعای نیابت خاصه حضرت مهدی (ع) را نموده بود و خود را واسطه بین او و مردم معرفی کرده بود. چگونه بعد از مدتی مدعی نبوت شد. بهاء پس از اینکه مدعی شریعت و نبوت و الوهیت شد تصمیم گرفت احسن القصص و سایر نوشته های باب را از بین ببرد (نقطه الکاف صفحه ۱۴۵). «لا جل الخلق قدری مطالب را تنزیل دادم تا خلق بتوانند او را ادراک نمایند و لذا این بود حکم نمودم تفسیر سوره مبارک یوسف را با آب بشویند» اما چون قبلاً بدست مردم افتاده بود دیگر از بین نرفت و این خود دلیل بزرگی برای ضد و نقیض بودن ادعاهای آن جناب! می باشد.

فرازی چند در باب:

«هو الله یا من له البهی و البهیوت یا من له الاجل و الجلیوت یا من له اکمل و الکملومات یا من له العظم و العظمت یا من له الکر و الکرمت یا من له النصر و النصروت یا من له الفتح و الفتحت یا من له الملك و الملکوت. الحمد لله الذی قد اظهر ذاتیات الحمدانیات با طراز طرز الطرزانیة و اشرق الکینونات الذاتیات با شراق شوراق شراقیه و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع بدایع وقایع منایع مجد قدس متناعی و اظهر انوار نیات متلائحات بظهورات آیات فردانیة استحمدہ حمد اما حمده احد من قبل ولا یتتحمده احد من بعد حمد اطلع و اضاع و تشعشع و اشرق و انار و برق فابار فار تفع و تسطع فامتنع حمدا شرقا ذوالاشتراق براقا ذوالابتراق شقاقا ذوالاشتقاق رقاقا ذوالارتقاق براقا ذوالارتیاق رفاقا ذوالارتفاق حقاقا ذوالاحقاق سباقا ذوالاستیاق فراقا ذوالافتراق حداقا ذوالاحتداق علاقغ ذوالقتدارق»

خواندن و نوشتن این کلمات و جملات به علت رعایت نشدن علم صرف و نحو و غلط بودن بسیاری از دستورات عربی سخت و خسته کننده است. چگونه در تاریخ نبیل رزندی نوشته است وقتی آیات از زبان باب جاری می شد بیشتر مردم محصور شده و اقرار به خدائی بودن آیات و حقانیت وی می کردند. در حالیکه متن مناظره سید باب با نظام العلماء هنوز هم موجود است از او سخنانی شنیده شده که همه را به خنده وادار میکرده نه به خاطر ادعایش بلکه به خاطر جهل و نادانی او. و اگر این متن را نمی نویسم تنها به این دلیل است که در کتابهای بهائیان وجود ندارد و هم می خواهم آثار بهائیان را مورد بررسی قرار دهم تا مردود نبوده و مستند باشد.

و حال پاره ای از مستندات:

آیا باب قائم بوده و مقام امامت و ولایت داشته یا مقام نبوت داشته است؟ آیا او نایب امام عصر (ع) بوده یا مقام الوهیت داشته و آفریننده زمین و آسمان بوده؟ و این اجتناب

ناپذیر است که او نخست مدعی نیابت خاصه امام مهدی (ع) را داشته و پس از آن مدعی مهدویت شده و سپس شریعت بنا نهاده و شروع و حکم و کتاب و سنت آورده و پس از اینها خود را دارای مقام الوهیت و ربوبیت دانسته است.

هیچکدام از اینها قابل انکار نیست عبدالبهاء نیز در مفاوضات و در بعضی آثار دیگر بیانگر این مطلب بوده است. و هنگامی که شیخ الاسلام از ابوالفضل گلپایگانی چنین سئوالی را می پرسید او می گوید آنان مقام ربوبیت را دارا می باشند نه امامت و نه نبوت اما بعد این انکار خود را تصحیح کرده می گوید مقام ربوبیت همان مقام شاریعت است. سئوالی که در اینجا پیش می آید این است که چگونه خود باب وقتی نام مبارکه ائمه علیهم السلام را عنوان می کند نام حضرت حجه ابن الحسن را هم می برد و از او به نام امام دوازدهم یاد می کند؟ البته این در اوایل ادعای بابیت او بوده است. برای اثبات درستی سخن و مستند شدن این مطلب به نمونه ای از آثار باب اشاره می کنیم.

در اسرار الآثار از صفحه ۱۷۹ تا ۱۸۲ جلد اول آمده است «و قالو انه ادعی الولاية و اصیتها قلتهم الله بما افتروا... ان بعض الناس من قد افتروا علي كلمة البايه المصنوعيه و ادعو الرويه لِنفسي لعنهم الله بما افترو و اماكا من البقيه الله صاحب الزمان بعد الابواب الاربعه باني ما ادعيت رويه حجتك الحق و لا بايه نفسه بنص من قبل و اشهد ان اليوم كان حجتك محمد بن الحسن صلوات ا... عليه»

ترجمه: «گفته اند که ادعای ولایت کرده خدا آنها را بکشد با این افترائی که بسته اند ... بعضی از مردم به من افترا زده اند که من ادعای بابیت مخصوص کرده ام و ادعای رویت آن حضرت را نموده ام خدا آنها را لعنت کند به واسطه این افترائی که زده اند. بقیه ا... صاحب الزمان بعد از آن چهار باب (چهار نفری که آن حضرت را دیده و با آن حضرت در ارتباط بوده اند) نایب و منصوب و مخصوصی نداشته و کسی که ادعای رویت آن حضرت را بدون بینه کند بر همه مردم واجب است که تکذیبش کنند و او را بکشند خدایا من تو را گواه می گیریم که ادعای رویت حجت بر حق تو و با بیت منصوب او را نکرده ام و گواهی می دهم که امروز حجت تو بر مردم محمد بن الحسن صلواتك علیه است»

از آنجا که مردم تنها به حضرت حجه بن الحسن لقب بقیه الله می دادند و ایشان را به این نام می شناختند تا زمانی که باب خود را نائب ایشان خوانده بود عده ای به پیروی از ملا عبدالخالق از مشایخ و ملا علی برقانی طرفدار باب شده بودند تا آنجا که سید باب در نامه به محمد شاه نوشته است: «خداوند در دنیا برای هر امری دو شاهد قرار داده ... از علمای دوست بسپارند ولی آنها که معرف حضورند مثل جناب سید یحیی ن حناب آخوند ملا عبدالخالق طلبیده و بینات این امر سئوال فرمائید» اما بعد که باب ادعای خود را تغییر داد و ادعای قائمیت کرد بسیاری به او اعتراض کرده و این دو شخص هم که باب از آنها به عنوان دو شاهد حقانیت خود و به عنوان دوست یاد کرده است به باب اعتراض می کنند.

بهاء ا... در یکی از آثارش می نویسد ملا عبدالخالق از مشایخ شیخیه ... بود و در قمیص با بیت ظاهر .... تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال که در آن این کلمه بود: **انني انا القائم الحق الذي انتم لظهوره توعدون.** (توقیع منیع جلد ۲ صفحه ۵۱ و ۵۲ و کتاب ظهور الحق صفحه ۱۷۳ و ۱۷۴) که بعد از قرائت صیحه زد و به اعتراض تام قیام نمود و جمعی از ارض (طا) به سبب اعتراض نمودند.

در صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ جز ۷ مائده آسمانی آمده است:

«حضرت باب برای اثبات حقانیتشان در آخر تفسیر هاء که خطاب به سید یحیی و به رساله الفین نیز مشهور است به شهادت دو عالم ملا عبدالخالق و ملا علی برقانی استدلال فرموده اند و کفی بشهادتہما حقہ علی ذلک الامر شہیداً مع آنکه بعد از ملاحظه لوح اننی انا القائم ... نفس اول اعراض و نفس ثانی هم من بعد اقبال نمود» او به دو شاهده اشاره کرده که هر دو اعراض کرده اند. اما قصد من از اشاره به این مطلب این بود که ثابت نمایم باب در اول هیچ از قائم بودن خود سخنی به میان نیاورده بود و خود را نایب منصوص حضرت حجه بن الحسن می خوانده.

باب پس از ادعای قائمیت اشاره به ظهور دیگری می کند به عنوان ظهور من یظہر اللہ و با این بشارت در کتاب بیان فارسی ص ۶۱ و ۷۱ و ۱۰۰ به عدد کلمه غیاث و یا اغیث یعنی به شمارش حروف ابجد حدود دوهزار و یک سال یا ۱۵۱۱ سال بعد به آمدن من یظہر اللہ بشارت می دهد. حتی در بیانات خود می گوید بعد از این هیچ معلمی حق ندارد کودکان را در مکتب کتک بزند شاید که من یظہر اللہ در میان آنان باشد و حتی گفته پس از این ماء نطفه پاک خواهد بود که یظہر اللہ دنیا خواهد پس اگر هم به ظهوری به فوریت اشاره می کرده هرگز نمی شود پذیرفت که او نمی دانسته بهاء دو سال از خود او بزرگتر است!!!!

برادر جان گاهی وقتی با بهائیان کم سواد صحبت می کنم و می گویم دست توانای کمپانیهای بزرگ دین سازی می تواند کیش و آئینی بهتر از این و دین و مسلکی مقبولتر از این بسازد طبق چیزی که از بزرگان بهائیت شنیده اند بازگو کرده می گویند خداوند در قرآن فرموده اگر کسی دین بسازد و دروغ به ما نسبت دهد به زودی او را نابود می کنیم و این گفتار از ابوالفضل گلپایگانی این آیات را چنین تفسیر می کند **و لو تقول علینا بعض الاتاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین و انه لتذکره المتقین.**

مقصود این است که اگر نفسی کلامی را به ما بندد به یمین قدرت او را اخذ فرمائیم و رگ حیات او را قطع نمائیم و احادی از شما مانع نتواند شد. این آیه صریح است بر یانکه هرگز خداوند مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی به کذاب به او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند **تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا** و باب مدت هفت سال و بهاء مدت چهل سال کتابها می نوشتند و الواح صادر می کردند و صریحا می گفتند **اینها کلمات خداست** و بغیر اذن او تکلم نمی کنیم پس معلوم می شود گفته های آنان بر حق خود بوده است.

**پاسخ:** در زبان عربی تقول صیغه مفرد مذکر غائب است و مقصود از این واژه حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه است زیرا در آیات پیشین می فرماید قرآن از طرف خدا بر پیامبر نازل شده پیامبر بزرگواری که نه شاعر است و نه کاهن بعد می گوید اگر او سخن بی پایه و بی اساس را به ما نسبت دهد و گفتاری را از پیش خود درست کرده و به ما بندد با دست راست او را می گیریم و سپس رگ زندگی اش را پاره می کنیم و هیچیک از شما نمی تواند بلا گردان او باشد.

این کاملاً نشان می دهد که منظور از این آیه حضرت محمد (ص) است و این کیفر در حق اوست نه هر کس که افترا به خدا بزند و به دروغ ادعای ربوبیت و الوهیت نماید. چرا که در دنیا بسیار انسانها بوده اند که به دروغ ادعای پیامبری و مهدویت کرده اند و حتی ادعای خدائی نموده اند و هزاران چشم هزار مردم را فریفته و گمراه نمودند. به طور مثال احمد قادیانی که در هندوستان ادعای مهدویت کرد و پیروان بیشتری از با بیان و بهائیان داشت و پیشرفت سریعی هم داشت و خود میرزا حسینعلی بهاء اقرار به این مطلب نموده در ایقان می گوید: شخصی در هندوستان ادعای کذبی نموده و مردم دسته دسته به او می گروند و همین طور برادر خود حسینعلی یعنی یحیی ازل هم ادعای من یظهر اللهی و خدائی کرد و تا هنگام پیری رگ گردنش را پاره نکردند. احمد کسروی ادعای پیامبری کرد و هنوز هم عده ای پیرو او هستند. خداوند کسانی را که هزاران جوان روشنفکر را به دام ماده پرستی و ماتریالیستی کمونیستی کشاندند به حال خود رها کرد که از بیخ و بن خداوند را منکر شده و با دین و مذهب به مبارزه برخاستند و هنوز هم ادامه دارد.

اگر خداوند متعال می خواست که با هر کس که سخن افترا به او بزند فوری مقابله کرده و از میانش بردارد هزاران هزار فرقه و کیش و آئین در زمین پدیدار نبود و اگر چنین بود می بایست دوران تمام ادیانی را که از گذشته تا حال وجود دارند اما دوران دینشان به سر رسیده و منسوخ شده نیز به شکلی پایان می بخشید و دنیا را به دین و آئینی که خود فرستاده بوده پایدار می نمود نه آنکه فقط و فقط کسی را از بین ببرد که دینی به دروغ ساخته باشد.

این با هیچ منطقی قابل قبول نیست گذشته از اینکه در این آیه به صراحت از حضرت محمد صلوات الله علیه سخن گفته است. آیا براستی می شود قرآن را تفسیر به رای کرد و اینگونه از آن استفاده سوء نمود به هر حال اکنون که به ابوالفضل گلپایگانی رسیدیم دلم می خواهد تعدادی از دلائل و براهین را که در اثبات حقانیت بهائیت آورده است بنویسم او استناد به آیات قرآنی کرده و به توضیح و تفسیر آن آیات پرداخته است. سوره بقره آیه ۲۱۰ تلخیص از فوائد گلپایگانی **هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظل من الغمام والملائكة** در فرائد می گوید مردم انتظار نمی کشند مگر اینکه خداوند با ملائکه در روی پاره های ابر بیاید و چون آمدن خدا محال است لابد مقصود از این آیه آمدن مظاهر خداست و مظاهر هم جز باب و بهاء نیست.

**پاسخ:** با کمی مطالعه سطحی از قرآن می توان دریافت که این آیه در مقام توییح و سرزنش کسانی است که با دیدن نشانه های حق و معجزات پیامبران در عناد و لجاجت خود اصرار می ورزیدند و هر چه بر وضوح حق افزوده می گشت آنان نیز به افکار خود پافشاری بیشتری می کردند خداوند در این آیه می فرماید: اینان که در مقابل این همه آیات حق و نشانه ها و معجزات نگاه می کنند و ایمان نمی آورند و به دستورحق گردن نمی گذارند لابد چشم براهند که خداوند خودش به پاره های ابر سفید سوار شده با سپاه خود از فرشته ها برای هدایت و ارشاد اینان بیاید که اینهم نشدنی و محال است. گلپایگانی برای ادای مطلب خویش معنی آیه را تغییر داده و اصل موضوع را عوض کرده است و این تفسیر به نفع را از آیه نموده است.

سوره نبا آیه ۳۳ یوم یقوم الروح و الملائکه صفا روزی که روح برمی خیزد و فرشته ها صف می بندند. به گمان فوائد روح علی محمد باب و حسینعلی بهاء است که قیام کردند و فرشته ها پیروان آنان می باشند از حروف حی و غیره. به چه دلیل و به چه منطقی روح اینان می باشند و به کدام نشانه و به کدام سند. اگر این تفسیر را از این آیه بنمائیم هر کس می تواند بگوید منظور از این روح من هستم و فرشته ها هم پیروان منند. مگر کم بودند افرادی که پیروان بی شماری داشته اند و همین ادعا راه هم نموده اند. اگر این طور تفسیر شود برای هر جمله و هر آیه از قرآن می شود تفسیری این چنین کرد و همه چیز را به خود نسبت داد. گلپایگانی مقصود از رب در آیه **یوم یقوم لرب العالمین** را به باب و بهاء بنیان شریعت نیامده است. آیا اگر چشم و گوش انسان بی تعصب به این آیات باز شود آیا با همین استدلال ناقص متوجه نمی شود که کسی می خواسته با استفاده از آیات قرآن آن هم ناقص و نامربوط دین سازی کند. و اما پاسخ درباره آیه مبارکه (سوره فجر) قرآن: **و جاء ربك و الملك صفا و در سوره دیگر آیه: هل ينظرون الا ان ربك لا ينفخ نفسا ايمانها لم امنت من قبل او كسبت في ايمانها انتظروا انا منتظرون** همیشه کلمات و جملاتی که ادا می شوند همان قالب معنی لفظ به لفظ نیست در بسیاری از قالبهای ادبی و آثار زیبای هنری سخن چیز دیگری است و استنباطی که از آن سخن میشود بدلیل استعاره ها و تشبیهات چیز دیگر است و این همان درکی است که در شنونده و خواننده از اثر می کند.

همچنین رموز جذابیت و فصاحت و بلاغتی که در قرآن اعمال شده و آن را تا حد اعجاز ترقی داده (و البته فقط این یک جنبه از معجزات قرآن است) با همین حس درک می شود و انسان نمی تواند همه علل و چگونگی خصوصیات و روش و بیان قرآن را بطور کامل و بدون کم و کاست بر زبان آورد اگر قرآن مفاهیم و معانی را عریان و بدون هرگونه اعمال سلیقه و ذوق به قالب الفاظ و پیرایش معانی اعمال نمی نمود حتما از حدود سخن عادی بیرون نمی رفت تا چه رسد به حد اعجاز پس در درک معانی آیات ناچاریم به حد کافی تامل نمائیم و از هر کج فهمی و بی سلیفگی احتراز جوئیم مبادا دچار لغزش و اشتباه شویم البته این غیر از تاویلات زورکی و مطالب پوچ و بی معنی است که گاهی از برخی بدون هیچگونه دلیل و مدرکی شنیده نمی شود و جز مسخ کلمات و مسخره نام

دیگری نمی توان بر روی آن گزارد. مانند اینکه گفته شود در داستان موسی و فرعون منظور از موسی عقل و از فرعون نفس است و از قدم فرعون قوای شهوانی است. یا آنکه گفته می شود در داستان یوسف و برادران مراد از یوسف حضرت امام حسین (ع) است و منظور از برادران یوسف بنی امیه هستند و یا گفته شود منظور از امر... در آیه **اتی امر... فلا تستعجلوه** فرمان خدا نیست بلکه باب و بهاء هست. و اگر کسی پرسید به چه دلیل و مدرک باب و بهاء و بهاء امر... باشند و گفتن اینکه امر... منم رب منم روح منم کار درست نمی شود در پاسخ بگویند لم و بم نداریم.

**اما معنی آیه:** در سوره فجر خداوند درباره توبیخ و تهدید آنانکه دست محبت و نوازش بر سر و روی یتیم نمی کشند و به تهی دستان قوت و غذا نمی دهند و ثروت مردگان را از طرق نامشروع تصاحب می کنند و زر و زیور زندگی را دیوانه وار دوست می دارند می فرماید: حقیقت آنگونه نیست که اینها پنداشته اند روزیکه زمین زلزله سخت و وحشتناکی نمود و خدای تو برای رسیدگی به حساب مردم و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به صحنه محشر آمد و فرشته ها که سپاه رحمت و غضب خدا هستند صف به صف ایستادند و جهنم را کشان کشان آوردند در آن هنگام پرده از روی چشم انسان برداشته شده واقعیت را درک می کند ولی هیچ سودی به حال او نمی بخشد.

در این آیه و آیات مشابه خداوند چگونگی روز رستاخیز را با گفتن جملات سنگین و مهیج تجسم می بخشد و برای اینکه بفهماند با آمدن آن روز چگونگی کاههای با شکوه و قدرتها و سلطه ها که در سرای دنیا به چشم می خورد فرو ریخته و از بین می روند تنها عظمت و سیطره خداوند است که چشمها را خیره کرده دلها را به سوی خود می کشد فکرها را به خود مشغول می سازد سرها از خجالت و شرمساری در پیشگاه او خم شده و جانها به امید کرمش لبریز و سرشار است بالاخره رنگها پریده دلها طپیده اندامها مانند برگ درختان در برابر باد طوفان پاییزی می لرزند سهمگین ترین طوفانها و هیجانات در محیط روان به وقوع پیوسته آتش حسرت و پشیمانی به نها بشر افتاده رشته افکار بکلی از هم گسیخته نفسها در سینه حبس چشمها باز مانده و پلکها از وحشت و اضطراب بهم نمی خورد مثل این است که خداوند با همه شکوه و عظمت قدرت و قهاریت به آن صحنه قدم گزارده و با سپاه بسیار منظم و مطیع و نیرومند خود به حساب گردنکشان و ستمگران و روزگویان و گنه کاران می رسد و فرمان حتمی الاجرا صادر می فرماید این مطلب را قرآن کریم در یک جمله کوتاه به نحو استعاره و کنایه بیان می فرماید: **«خداوند می آید و فرشته ها با صفوف منظم می ایستند»** شما تعبیری لطیفتر و عمیقتر و در عین حال رساتر از این جمله چه می توانید پیدا کنید. اکنون چگونه بهاء و گلپایگانی مطلب به این روشنی را تنها به این قرینه که آمدن و رفتن در خدا معنی ندارد رب را به معنی مظاهر ربوبیت و فرشته ها را به معنی پیروان آنان گرفته اند و مقام مهدویت و امامت و نبوت و شاریت و الوهیت را از این آیه استناد کرده و به خود نسبت داده اند.

اما نکته قابل توجه اینجاست که در این آیه خداوند روزی را که باید همه در پیشگاه عدل خداوند، تحت بازجوئی شدید و بی امان قرار بگیرند ترسیم می کند.



چطور تمام این وعده و وعیدها این همه عذاب و کیفر این همه بشارت و توصیه نادیده گرفته شده و تنها به يك قسمت از آیه توجه نموده اند. پس اگر منظور از آمدن خدا آمدن بهاست پس کو آن همه زلزله و طوفان و هیجان و ترس و وحشت و آتش عدل و عدالت، کو رسیدگی به اعمال مردم. سوره نور آیه ۲۵ می فرماید: یومئذ یوفیهم الله دین الحق (نقل از فرائد صفحه ۲۸۲) یعنی در آن روز حق جل جلاله دین حق را واقفا به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که به خلق عنایت می فرماید دین اسلام نیست. زیرا دین اسلام در ظهور حضرت رسول واقفا نازل شد و آن حضرت کاملاً ابلاغ فرمود بلکه مقصود شریعت جدید است.

اما اصل آیه چنین است که بدست گلهایگانی تحریف شده است ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیههم و ارجلهم لما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین.

**ترجمه:** آنان که به زنان پاکدامن و عقیف و بی خبر از سوء نیت تهمت زندگان و مومنه نسبت ناروائی دهند از دنیا و آخرت از رحمت خدا به دورند و عذاب بزرگ در کمین آنهاست در روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر اعمال ننگینشان گواهی خواهد داد در چنین روزی خداوند مزد و کیفر آنها را بدون کم و کاست خواهد داد و خود می دانند همانا خدا حق و آشکار است. گلهایگانی کلمه دین را در این که به معنی کیفر و مزد و پاداش است به معنی آئین و کیش گرفته و به همین منظور در آیه مختصر تصرفی!! کرده و دینهم الحق را دین الحق آورده تا شاید با معانی دلخواهش مناسبتر باشد. و موضوع آیه و صدر آیه را که درباره تهمت به زنان پاکدامن است نادیده انگاشته و آن تفسیر گذشته را برای آیه درست کرده است.

(سوره حج آیه ۴۷) و يستعجلونك بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربك كالف سنه **مما تعدون** در فرائد این چنین معنی شده: شتابزده از تو می خواهند هیچگاه خداوند خلف وعده نمی کند و يك روز در پیش خداوند به اندازه هزار سال به شمارش شماست. در توضیح می گوید مردم در زمان رسول الله با شتاب زیاد عذاب می خواستند چنانچه آیات بسیاری گواه این مطلب است در این آیه خداوند در پاسخ آنان می فرماید عذاب شما در روز قیامت است و او پس از هزار سال خواهد آمد و چون دویست و شصت سال که تاریخ وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) است به آن بیفزائیم می شود هزار و دویست و شصت که همان روز دعوت و بعثت علی محمد خواهد بود پس او پیغمبر است و با آمدن او قیامت اسلام بر پا شده است.

**و اما پاسخ:** این سخن از جهاتی غلط و نادرست است.

۱- بنابراین معنایی که گلهایگانی کرده بایست مبدا هزار سال را از زمان نزول این آیه گرفت نه از روز وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) گرچه روز وفات ایشان روز اتمام دین اسلام باشد زیرا وعده نزول عذاب بر شتاب کنندگان ربطی به روز اتمام دین اسلام ندارد.

۲- در سال هزار و دویست و شصت چه عذابی بر شتاب کنندگان که در زمان پیامبر اسلام (ص) مرده بودند نازل شد؟ اگر منظور عذاب دنیوی است آنان که در آن تاریخ در دنیا نبودند و اگر منظور عذاب اخروی است آن هم به آمدن باب نیازی نداشت زیرا هر کافر و بی کیشی با مرگ دچار عذاب اخروی می گردد.

۳- اگر از طرف گلیپایگانی دفاع کرده و بگوئیم منظور از معذبین شخص آن شتاب کنندگان نیستند که در صدر اسلام مرده و از بین رفته اند بلکه هر کافر بی کیشی که در مرام و مسلک و راه و روش با آنان شریک و انباز باشد و چنین اشخاص در دوره علی محمد باب هم زیاده بودند.

پس می پرسیم مقصود از اینکه با رسیدن سال ۱۲۶۰ و بعثت علی محمد و نسخ اسلام مشرکین و کفار معذب می شوند چیست؟ اگر منظور گشته شدن و زندان رفتن و در به در شدن و منفور شدن در انتظار مردم و... است پس باید گفت گروندگان به باب معذب شدند نه کافرین و منکرین او و اگر منظور از عذاب همان نپذیرفتن و کافر بودن به اوست چنانچه بهاء می گوید: «بهشت شنیدن نغمه دلربا و نگاه کردن به جمال بی مثال من می باشد و جهنم دوری از حضور و محروم ماندن از فیض لقای من است»

اینکه دیگر مدت هزار ساله و وعده روی یخ نمی خواست خوب بود بگوید منظور از عذاب که به شما وعده دادیم همین کفر و شرک و انکار شماسست زیرا به گمان اینان همانگونه که انکار و دوری از حضور باب و بها عذاب و جهنم است انکار هر پیغمبری چنین است آنان هم که منکر فرموده های پیغمبر اسلام بودند.

اگر بناست این آیه مبارکه قرآن از معنی حقیقی خود منسلخ شود و به دلخواه هر کسی تفسیر گردد پس بهتر است معنی شود که آمدن باب و بهاء همان عذابی است که آنروز وعده داده شده.

اما معنی حقیقی آیه مبارکه: باید دانست دین مقدس اسلام مانند سایر ادیان حقه گذشته چون به جهانیان وعده پاداش نیکوکاران و کیفر عذاب تیره دلان و بدکاران را داد و با صراحت کامل از آمدن روز رستاخیز و قیامت سخن راند و تعالیم و احکام خود را بر این پایه استوار کرد کفار و مشرکین برخی از روی تعجب و شگفتی و بسیاری به منظور تمسخر و استهزاء درباره روز رستاخیز و چگونگی آن و هنگام آمدن و محل وقوعش بارها به پیغمبر اسلام رجوع نمود با شتاب و عجله آمدن چنین روز و نزول آنچنان عذاب را از وی درخواست می کردند.

آیات زیادی در قرآن برای پاسخگویی آنان با خصوصیتها و کیفیتهای مختلفی نازل شده و این آیه مورد بحث نیز یکی از آن آیات است. می فرماید: گروهی با شتاب و عجله زیاد آن عذاب آنچنانی را که بر آنان وعده داده ایم از تو درخواست می نمایند خداوند در وعده خود تخلف نمی کند و آن عذاب و کیفر (در روز رستاخیز که در ازای آن به اندازه هزار سال به شمارش شماسست) خواهد آمد. گلیپایگانی در فرائد درباره این آیات چنین تفسیر می کند. (سوره سجده آیه ۵) این آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند امر را تدبیر می کند از آسمان به زمین سپس عروج خواهد کرد به سوی او در مدت یکروز که مقدار آن هزار سال است از

آنچه که شما می‌شمارید. منظور خداوند از تدبیر فرستادن شریعت اسلام است از آسمان به زمین بوسیله وحی که بر پیغمبر می‌شد و الهامات وارده که به ائمه می‌شدند و مدت این وحی و الهام دویست و شصت سال بود که روز وفات امام حسن عسکری (ع) می‌باشد سپس این شریعت هزار سال در روی زمین باقی می‌ماند و در هزار و دویست شصت هجری اسلام نسخ می‌شود. ترجمه صحیح این آیه مبارکه با یک آیه پیش از آن چنین است.

خداست آنکه آسمانها و هر چیزی را که در زیر آسمان و روی زمین است در مدت شش روز آفرید و سپس بر تخت جلال و قدرت و عظمت قرار گرفت و برای شما جز او دوست و شفا کننده نیست (و یا برای شما در مقابل کیفر او سرپرست و شفیع نیست) اوست که در آسمان کارها و امور زمین را تدبیر و تنظیم می‌کند و در روزی که به اندازه هزار سال درازی اوست این تدبیر به سوی او برمی‌گردد. یعنی بساط تدبیر و اراده امور جهان طبیعت و ماده بر آن چیده می‌شود هر کس این جملات را ببیند بدون هرگونه ابهامی درمی‌یابد که منظور از تدبیر اداره تکوینی پدیده‌های جهان در تحت قوانین و نوامیس ویژه آنها و نگهداری بساط زمین و آسمان می‌باشد و گرنه آفرینش زمین و آسمان می‌باشد و گرنه آفرینش زمین و آسمان در شش روز پایان یافتن دوران آئین اسلام به آغاز دوران پیامبری باب و بهاء... چه ارتباطی دارد. و آنگاه آیه مبارکه صریح است در اینکه برگشتن تدبیر به سوی خداوند در روزی خواهد بود که در ازای آن هزار سال شماسنت نه در روزی که پس از هزار سال خواهد آمد.

گذشته از اینها اگر گلپایگانی باور داشت به اینکه مقصود از تدبیر امر تشریح اسلام و مراد از رجوع نسخ آن است و منظور از فی یوم کان مقدار الف سنه هم پس از هزار سال است پس می‌بایست مبدا این هزار سال را یا از هنگام نزول این آیه یا از زمان رحلت پیغمبر اسلام می‌گرفت چون کیست که نداند پیش از رحلت پیغمبر، اسلام از نظر تشریح به کمال خود رسید و نقیصه‌ای در آن نماند و با رحلت وی دوران تشریح به پایان رسید و وحی منقطع شد چنانکه قرآن کریم با صراحت کامل دلالت بر این مطلب دارد. **آنجا که فرموده: *الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.*** امروز کیش و آئین شما را به حد کمال رسانیدیم و نعمت خود را بر شما تمام کردیم و دین اسلام را بر شما برگزیدیم.

و هیچکس از مسلمانها و غیر مسلمانها نگفته که امامان و خلفا و جانشینان پیامبر (ص) در تشریح اسلام شریک و انباز وی بودند بلکه وظیفه آنان چیزی جز حفظ و حراست اسلام و بیان احکام و ترویج شریعت نبود و هر چه می‌فرمودند استناد به او می‌کردند و از او نقل می‌نمودند و هیچکدام از خود چیزی بر اسلام نمی‌افزودند و چنین ادعائی هم از هیچ یک از آنان شنیده نشده، بدین جهت مرحوم علامه حلی در کتاب خود (الفین) در شناساندن امام چنین می‌گوید: امام کسی است که از خداوند خبر می‌دهد به توسط پیغمبر و به استناد گفته او و پیغمبر کسی است که از خداوند بدون واسطه بشر دیگر بلکه به استناد وحی و گفته فرشته خبر می‌دهد. پس با در نظر گرفتن آیه **لکم دینکم ...**

که در سال نهم هجرت نازل شده مدت هزار سال (البته اگر بر طبق گفته ابوالفضل گلپایگانی) بگیریم در سال هزارونه هجری سر می رسد نه هزار و دویست و شصت. گلپایگانی در استناد به روایات هم باز مطالبی را عنوان نموده که به آنها می پردازیم از میان صدها روایاتی که مرحوم مجلسی در کتاب بحار جلد ۱۳ نقل نموده است فقط پنج روایت پیدا کرده اند که در آنها گفته شده است **مهدي يا قائم موعود (عج) با امر تازه و قضاء نو و کتاب نو دعوت خواهد کرد** ما می گوئیم در همین کتاب نگارنده اش صدها روایت و خ بر از پیغمبر خدا (ص) و ائمه اطهار بازگو کرده که همه دلالت دارند بر اینکه مهدي موعود (عج) جز مقام وصایت و تبعیت مقامی نخواهد داشت او نیز مانند یازده امام پیشین ماموریتش حفظ آئین اسلام و ترویج و تبلیغ آن خواهد بود همانگونه که هیچیک از یازده تن دعوی استقلال و پیامبری نکردند او نیز نخواهد کرد.

و علاوه بر این در همین کتاب صدها روایت دلالت بر این می کند که آن حضرت کسی جز فرزند حضرت امام عسکری (ع) نیست و صدها روایت هم بر این مدلل است که آن حضرت در غیبت است و غائب از نظر ما در این سالهای طولانی در قید حیات است و ثابت می کند که آن حضرت در کجا غائب از نظر شدند و در زمان غیبت با چه اشخاصی ملاقات داشته اند و چه گفتگویی بین آنان ردو بدل شده. آیا تما اینها دروغ است فقط همان پنج روایت در طول تمام این کتاب قابل قبول و درست است در حالیکه خود ائمه اطهار علیهم السلام که این پنج روایت از آنان نقل شده فرموده اند. منظور ما از کتاب نو و قضا نو و امر نو این نیست که مهدي (عج) آئین دیگر و کتاب دیگر از اسلام و قرآن خواهد آورد. بلکه منظور ما این است که در نتیجه گذشت زمان و در طول مدت رفته رفته احکام اسلام متروک شده و دستورات دین و قرآن تعطیل می گردد.

مردم در سایه هوسرانی و خودسری مراحل از اسلام به کنار می افتند هنگامی که قائم موعود آمد به اسلام و قرآن حیات نوینی می بخشد و ترویج و نشر آنها را از سر می گیرد و بدعتهائی از میان مردم که به نام دین رواج یافته از میان بر می دارد و فرامین فراموش شده را زنده می سازد.

پس این مرد چطور تمام این روایات را نادیده انگاشته و فقط به پنج روایت مجمل که خیال کرده با گفته او سازگار است تمسک جسته اگر همه اینها دروغ و بی اساس است و شایسته اعتنا نیست چطور پایه کیش و آئین خود را بر روی پنج تایی مبهم و مجمل از آنها استقرار ساخته و اگر درست و صحیح و شایسته اعتناست پس چرا صدها روایت را کان لم یکن گرفته و اصلاً نامی از آنها به میان نیاورده است بلکه آنهمه روایتی را که با صراحت کامل دلالت دارند مهدي (عج) و قائم همان محمد بن الحسن العسکری (ع) است و در سال ۲۵۵ متولد شده است. جزء موهومات و خرافات خوانده است و گذشته از اینها در همین پنج روایات هم نشانه هائی برای آن حضرت عنوان شده که هیچکدام در باب و بهاء نمودار نبوده است. مثلاً **(علي العرب شدید)** یعنی به خاطر کشتاری که خواهد کرد آمدن او بر عرب بسیار سخت خواهد شد و با شمشیر جهان را خواهد گرفت و روی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد و غیر از اینها پس از آمدن باب جهان پر از عدل و داد

نشد که هیچ، بلکه روز به روز به سوی ظلم و ستم و زورگوئی و آدم کشی رفت و هنوز هم می رود. حدیث راهب: **میرزا ابوالفضل از اصول کافی نقل می کند** «راهبی به حضرت موسی بن جعفر گفت خبر ده به من از هشت حرفی که نازل شد بر روی زمین و چهارتاری دیگر بعداً نازل خواهد شد و چه کسی آنها را تفسیر خواهد کرد؟ فرمود آن چهار حرف به قائم ما نازل خواهد شد که به هیچ پیغمبری و صدیقی و مهتری نازل نشده است».

پس می گوئیم از این روایت دانسته می شود که قائم شارع خواهد بود وگرنه به غیر شارع چیزی از آسمان نازل نمی شود. در صورتیکه نزول هر چیز در آسمان به هر شخص دلیل شاریت و پیامبری او نیست آنچه دلیل شاریت است نزول شرع و احکام است و الا نزول نعمتی در حق کسی، مائده برای جمعی، بلائی در حق کسی، دلیل شاریت و پیامبری او نیست پس اگر آن چهار حرف از قبیل استیلا و فتح و پیروزی قائم بر امم مختلفه و غلبه وی بر جهانیان و آمدن جنود غیبی به یاری وی، پر شدن عدل و داد در جهان و منسوخ شدن ظلم و ستم و مشابه و مانند اینها باشد چگونه به شاریت وی دلیل می شود و از کجا دانسته است که آن چهار حرف از قبیل شرع و احکام است. نه از این قبیل؟! درباره اشتباه بودن قیاس حروف مقطعه قرآن با حروف ابجد استفاده از این طریق به نفع این مکتب باید بگوئیم این حروف نیز طبق گفته ابوالفضل گلپایگانی به هیچ وجه درست در نمی آید همه با اختلاف بسیاری از آن اعداد که بدست آورده بدست می آید اما او توانسته از بی سوادان بهائیان استفاده کرده آنها را بر ۱۲۶۰ منطبق نماید. و من دیگر بحث را طولانی نمی کنم و به آنها نمی پردازم برای آگاه دلان يك دليل کافی است چه برسد به اینهمه دلیل و منطق که غیر قابل توجیه است و غیر قابل انکار.

**در اینجا لازم است از استاد گرامی حضرت آیت ا... موسوی کمال تشکر را بنمایم** چرا که من در حد تفسیر و تاویل آیات و روایات نبوده و نیستم از نوشته های ایشان کمک گرفته و در این نامه درج نموده ام. البته آیات و روایات بسیاری موجود است که همه و همه در اثبات بطلان این مطلب قابل استفاده و صریح است اما در حوصله این نامه نمی گنجد تنها این قسمت از نوشتار را با آیه ای از قرآن کریم خاتمه می دهیم. (در سوره طه آیه ۱۵ آمده است): **«فلا یصرنک عنها من لا یومن بها و اتبع هویه فتروی»** البته قیامت آینده است، نزدیک است که من پنهان کنم وقت آن را از خودم چه رسد به بندگان نباید آنرا بدانند تا آنکه همیشه از آن حذر باشند قیامت آید تا اینکه جزا داده شود هر نفسی به آنچه کوشش نماید در آن از عملهای نیک و بد.

در اینجا با صراحت در قرآن فرموده که وقت قیامت را هیچ کس نباید بداند چگونه بهائیان می گویند در قرآن وقت آن مشخص شده؟ اگر قرآن را قبول دارند باید بپذیرند که هرگز خداوند به دروغ آیه ای را نازل نمی فرماید و قطعاً هر آنچه می گوید براساس صداقت و راستی و درستی است.

**و بهاء ا... در ایقان می گوید:** ملاحظه فرمائید که در اخبار سنه ظهور آن هویه ندیده را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعر نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته

اند «في حديث المفصل سئل الصادق (ع) فكيف ما مولاي في ظهور فقال (ع) في سنة الستين يظهر امر و ذكره» باري تحير است از عباد كه چگونه بر اين اشارات و اضحه لائحہ از حق احتراز نموده اند. و اما براي روشن شدن قضيه بايد حديث مفضل بن عمر طبق همه نسخ متعدده بحارالانوار از نسخ كهن و قديمي گرفته تا به چاپ كمپاني تيريز و تهران چنين نقل شده مفضل بن عمر گوید: «از آقايم امام صادق (ع) پرسيدم آيا براي ظهور مهدي (ع) كه از طرف خداوند مامور خواهد بود و انتظار ظهور او كشيده مي شود وقتي تعيين گرديده است و مردم آنرا مي دانند، فرمود: حاشا كه چنين باشد و شيعة ما آنرا دانسته باشند»

گفتم چرا چنين است؟ فرمود چون ظهور مهدي همان (ساعه) است كه خداوند علم آنرا ويژه خويش قرار داده است سپس آياتي را از قرآن نقل مي كند كه معني همه آنها اين است كه علم ساعه مخصوص خداست و هيچ كس را بر آن آگاهي نيست. مفضل گوید: گفتم پس وقتي براي آن تعيين نگرديده است؟ فرمود: اي مفضل نه من مي توانم براي آن وقتي تعيين كنم و نه كسي مي تواند. هر كس بگويد من چنين آگاهي را دارم او انبازي در دانستني هاي خدا را خواسته و همرازي با خدا را ادعا کرده است. «قال المفضل يا مولاي كيف بدني ظهور المهدي (ع) و اليه التسليم؟» مفضل گوید: أي سرور من آغاز ظهور مهدي و پيروي و تسليم مردم نسبت به او چگونه خواهد شد؟ «قال عليه السلام يا مفضل يظهر في شبهه ليستبين فيعلو ذكره و يظهره امره و ينادي باسمه و كنيته و نسبه و يكثر ذلك علي افوه المحققين و المبطلين و الموافقين و المخالفين لتلزمهم الحجة لمعرفتهم به ...» فرمود: اي، مفضل او در يك زمان شبهه ناك و ابهامي آغاز مي شود تا واقعيت مسئله را براي همه روشن سازد و طولبي نمي كشد كه نامش بلند و امرش آشكار مي شود و مردم او را با نام و كنيه و نسب مي خوانند و هر چه بيشتر در ميان پيروان حق و باطل و همچنين موافق و مخالف دهن به دهن مي چرخد تا اينكه با شناخت او حجت بر همه ثابت شود.

بهاء ا... عبارت «في شبهه السبتين» را «في سنة الستين» مي كند و آنرا دليل گرفته مي گوید وقت ظهور در اين حديث آمده و اين تحريفي مشخص و خيانتي مبرهن است. وقتي چنين دلائلي دندانشكني را براي بعضي از بهائيان آورده و ديگر پاسخي براي آن باقي نمي گذاريم پابند يك توجيه بي اساس شده مي گویند «اگر باب صاحب زمان نبوده پس چه كسي ممكن است باشد زيرا با عقل جور در نمي آيد كه كسي اينهمه سال زنده بماند و غايب باشد»

عقل انسان به ذات يك پديده كوچك پي نبرده، عقل انسان به چگونگي پيدايش خویش پي نبرده، عقل انسان عاجز به درك مسائلي است كه خداوند مصلحت دانسته و پديد آورده است و گذشته از اينها عقل انسان بهائي چگونه به معجزات كه بهاء و باب عنوان نموده اند كه از آنها صادر شده قد مي دهد؟

چطور آن معجزات را که خارق العاده و خارج از توان بشریت است به باب و بهاء و عبدالبهاء و حتی شوقی افندی نسبت می دهند اما به این مطالب که می رسند می گویند منطقی نیست که در این همه سال کسی زنده بماند.

بهاء الله برای اثبات خارق العاده بودنش در کتاب بدیع می گوید «در خانه نشسته بودم مرغی آمد بر لب بام نشست و سه مرتبه با کمال فصاحت گفت محمد آمد بلا آمد» منظور محمد اصفهانی به دلیل بی ایمانی اوست آیا می شود که مرغ سخن بگوید چگونه می توانند چنین چیزی را باور کنند اما به زندگی امام زمان (ع) که می رسند منکر می شوند فقط دلیل اینکه نمی توانند باور کنند.

گلیپایگانی خود به روایتی اشاره کرده که یحیی بن سالم از ابی جعفر بازگو می کند «ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا و اجملنا شخصا قلت متي يكون ذلك قال اذ اسارت الركب ان ببيعه الغلام فعند ذلك يرفع كل ذي صيعة لواء»

ترجمه: صاحب این امر کسی است که سنین عمرش از ما کمتر و قیافه و اندامش از ما زیباتر باشد گفتم چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: هنگامیکه سواران به بیعت (جوان) به گردش آیند و در آنوقت هر صاحب قوه علمی بر پا می دارد. تطبیق این امر بر باب علاوه بر اشکالات پیشین اشکال دیگری هم دارد زیرا به مفاد این حدیث مهدی باید در هنگام مردن کمتر از ۲۵ سال داشته باشد چون حضرت امام حسن عسکری در ۲۵ سالگی و حضرت نقی جواد (ع) در ۲۹ سالگی وفات نمودند.

پس اگر منظور این است جوان تر از همه ماها از دنیا می رود پس بایستی چنانکه گفتیم پیش از ۲۵ سالگی وفات کرده باشد در صورتیکه باب در ۳۲ سالگی مرده است و اگر منظور این است هنگام رسیدن به امامت از همه جوانتر باشد باز با منطبق سازگار نیست زیرا که باب در ۲۵ سالگی ادعای مهدویت کرده است در صورتیکه امام حسن عسکری (ع) در ۲۲ سالگی و حضرت جواد (ع) در ۹ سالگی به امامت رسیده اند. در اشاره به روایات و احادیث با حذف کلماتی و جایگزینی کلمات دیگر توانسته اند باصطلاح خودشان دلائل و براهینی برای اثبات حقانیت این مسلک بسازند. اما همین استدلالها نیز خالی از اشکال نیست و سند معتبری نشده است. مثلاً خلاصه وار به بعضی از آنها اشاره می کنم یکی روایت امام محمد باقر (ع) که به پاسخ ام هانی فرموده است. گلیپایگانی و همین طور بهاء در ایقان جملاتی از آن را حذف کرده اند یعنی وقتی امام می فرماید ای ام هانی مراد از «خنس» امامی است که ظهورش تاخیر می یابد به حدی که او را فراموش می کنند و از یاد می برند و این از سنه ۲۶۰ شروع می شود سپس ظاهر می گردد مانند ستارگان درخشان.

علناً روایت را تقطیع و تحریف نموده و جمله مولود فی آخر الزمان را گرفته و استدلال نموده و جملاتی را که با صراحت کامل بر ضد گفته اوست انداخته و گذشته از این به چه مدرک و بیانی آخر الزمان را باید روزی دانست که باب ظهور کرده. اگر منظور امام باقر از مولود فی آخر الزمان علی محمد باب بوده چگونه در آن تاریخ به ام هانی فرموده اگر تو او

را دیدی خوش به حال تو در حالی که فاصله آن زمان تا سال ۱۲۳۲ که سال تولد باب است بیش از ۱۱ قرن است.

و کلمه «**وله غیبه**» را ترجمه نکرده است تا کسی متوجه نشود که برای مهدی غیبتی هم باید باشد در حالی که باب غایب نشده است. در روایت دیگر که درباره محل ظهور آن حضرت آورده باز کلمه «ذوالذنب من قبل المشرق» را حذف کرده تا معنی بلا شرقیه بدهد.

در حالیکه **ذوالذنب** یعنی ستاره دنباله داری از جانب مشرق. ذو ذنب را از لفظ انداخته و ستاره را کنایه از مهدی (باب) دانسته چگونه مشرق را بلاد شرقیه معنی نموده اگر منظور از ستاره و ماه (ستاره نبوت یا امامت یا ولایت) باشد شرقش هم مشرق نبوت و امامت و ولایت می شود نه بلاد شرقیه.

با این وصف این روایت هم با تمام تحریفی که در آن شده به امامت مستدل نمی شود و یا در حدیث «**سلك بکم منهاج رسول ا...**» می گوید منظور این است که همانطور که رسول ا... شریعت آورده و احکام تاسیس کرده این شخص هم شریعت می آورد و احکام تاسیس می کند در حالیکه شما این جمله «**سلك بکم منهاج رسول ا...**» را به هر کسی که کمترین اطلاعی از زبان و ادبیات عربی داشته باشد نشان دهید جز این را نمی فهمد که این شخص شما را از همان راهی می برد که رسول ا... خودش آن راه را رفت و مردم را از آن راه راهی جز شریعت اسلام و راه قرآن نبود.

کدام عاقلی ممکن است بپذیرد پیغمبر بعدی که شریعت سابق را نسخ می کند و مردم را از عمل به تعالیم آن نهی کرده و می گوید دیگر آن آئین سپری شده و باید به این دین نو عمل نمائید؟ «این پیغمبر مردم را از همان راه اول می برد» یعنی آن هم پیغمبر بود و این هم پیغمبر است؟ بعد گلپایگانی می گوید اگر منظور این است که به اسلام عمل میکند اینکه اختصاص به امتیازی نیست چون همه امامان اینطور بوده اند؟

برادر عزیزم من قصد ندارم به يك استدلالتی که گلپایگانی و یا هر کدام از حضرات بهائی آورده اند پاسخ بدهم اما يك يك آنها پاسخ قانع کننده ای دارند که به جرات می توانم بگویم سران بهائیت مردم را و یا مخاطبین خود را نادان و کم سواد و بی منطق فرض کرده اند. که توانسته اند چنین استدلالهایی را دلیل حقانیت راهشان بگیرند. بهائیت کدام مزیت را دارد که سایر ادیان ندارند چه در معارف بشری چه و در مباحث اخلاقی کدام بحث را پایه گذاری نموده است در احکام عبادی و مسائل اجتماعی چه امتیازی را داراست کدام راه خطاست که آئین مقدس اسلام در مبارزه با آن شکست خورده و بهائیت بر آن پیروز شده است.

جز اینکه بهائیت افسانه های کهن بت پرستی و شخص پرستی را تجدید کرده است. **برادر عزیز** با اینکه در آثار بهائیان و در جای جای کتب ایشان سخن از اربابان سیاست شده و ارتباط آنها را باب و بهاء و همچنین عباس افندی و شوقی افندی به طور واضح و آشکار به رشته تحریر آورده پنهان ننموده اند امروز که وصف الحال ایادیان سیاسی آن زمان از زبان تاریخ گفته شده و پلیدی ذات و سیاه روئی آنان به اثبات رسیده وقتی



کسی همین مطالب را عنوان می کند که سیاست بزرگ روس و انگلیس از بهائیان حمایت میکرده بهائیان سخت مضطرب شده منکر این قضیه می شوند آیا جای انکار هست؟ آیا غیر از این است که در تاریخ نبیل می نویسد «هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاء... در لواسان بودند و میهمان صدراعظم» و اشراق خاوری در صفحه ۶۴۷ تلخیص تاریخ نبیل می نویسد «بهاء... روز دیگر سواری به اردوی شاه که در نیاوران بود رفته و در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسید میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت میهمانی کرد و پذیرائی نمود جمعی از خادمین حاج علی خان حاجب الدوله بهاء... را شناختند و او را از توقف بهاء... به جوار اردوی شاه به هراس و تعجب افتادند ناصرالدین شاه هم بی اندازه متعجب شد که چگونه شخص متهم به اینگونه تهمت بزرگی جرات کرده خود را در معرض انظار قرار دهد فوراً ماموری فرستاد تا بهاء... را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم بهاء... به مامور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید بهاء... را از طرف پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاء... برسد حادثه رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود سپس می نویسد وقتی که بهاء... از زرگنده عازم شدند دختر سفیر روس از مخاطراتی که بهاء... را تهدید می نمود چنان پریشان خاطر بود که اشک از چشمانش می ریخت و پدر خود را مخاطب ساخته گفت ای پدر اگر نتوانی میهمان خود را از خطر برهانی و محافظت کنی نتیجه این سیاست و قدرت تو چه خواهد بود؟ سفیر روس که بینهایت دختر خود را دوست داشت از گریه متاثر شد و به او قول داد که در حفظ بهاء... سعی بلیغ مبذول دارد و لیکن از عهده این قول برنیامد. پس از این ماجرا هم دیدیم چه راحت بهاء توانست از بند زندان رهائی یافته و از ایران خارج شود در حالیکه مظنون اصلی او بود و در تلخیص تاریخ نبیل آمده که مادر شاه مصر گفته «ماجرای توطئه ترور شاه زیر سر حسینعلی است و حتماً باید کشته شود! اما با وجودی که همه همراهان او در زیر شکنجه بودند و بیشتر آنها جان باختند بهاء نجات یافت و از مرز ایران خارج شده به بغداد عازم گردید و بیش از چهار ماه هم در حبس نبود و حتی در سفر او به عراق نیز عده ای از سفارت روس همراه وی بودند تا ماموران دولتی ایران به او آسیبی نرسانند چنانچه خود بهاء می گوید «چون مظنون از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاهی حرس... تعالی مع غلام دولت علیه ایرانی و دولت بهیه روس به عراق عرب توجه نمودیم» و در صفحه ۳۳۹ کواکب الدریه چنین آمده است: این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندانها و هم زنجیره های آن یگانه آفاق طعمه شمشیر قهر و غضب سلطانی شده اند و خود آن حضرت با همه شهرت و اهمیت از حبس مستخلص شد اگر چه دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده ولی همین نطق و بیان و سکینه و وقار آن بزرگوار هم دخالتی داشته و اراده غیبیه الهیه در انجام این مطالب اصالت داشته است. و پس از یک صفحه می نویسد و بهاء... به اندک فاصله با اهل حرم و عائله خویش از تهران نظارت غلام دولت ایران و غلام دولت روس به مملکت روم حرکت

فرمود و همچنین در تلخیص تاریخ نبیل آمده صفحه ۶۶۷ «قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بوده و از گرفتاری بهاء... خبر داشت پیغام شدید به صدر اعظم فرستاد و از او درخواست کرد با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاء... به عمل آید و شرح اقدامات و سئوال و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می آید در ورقه نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد»

صدراعظم به نماینده قنسول وعده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد و آنگاه وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس به سیاه چال برود تا اینکه بعد از سه صفحه می گوید حکومت ایران بعد از مشورت به بهاء... امر کرد تا دیگران ایران را ترک نماید و به بغداد سفر کند قنسول روس چون این خبر را شنید از بهاء... تقاضا کرد که به روسه برود و دولت روس از آن حضرت پذیرائی خواهد نمود بهاء قبول نکردند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۶۹ هجری به بغداد عزیمت کرد مامورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد در حضرتش همراه بودند.

از این گفته ها به طور صریح دانسته می شود که استخلاص حسینعلی از زندان و چنگال جلادان حکومت هیچ ارتباطی به هیمنه بیان و سکینه و وقار و نحوه دفاعیه و احراز برائت نبوده تنها عامل فشار سفیر روس بوده است و بس حالا اگر کسی پرسد ارتباط بهاء با سفیر روس روی چه اساسی بوده است و بس حالا اگر کسی پرسد ارتباط بهاء با سفیر روس روی چه اساسی بوده و آیا همه اقدامات و قشار نماینده تراز تنها به منظور حمایت از یک پناهنده سیاسی بوده یا مسئله عمیقتر و ریشه دارتر از اینها بوده است و سفیر از منافع تراز دفاع می کرده نه از حسینعلی و اصولاً اینها چه حقی داشتند که

چنین دخالتی در امور داخلی یک کشور اجنبی بنمایند؟ حمایت سیاست تراز از حسینعلی بهاء و بهائیان علنی بوده چنانچه در کتاب کواکب الدریه صفحه ۵۵ جلد دوم می نویسد «بعد از شهادت حاج محمدرضا و حرکاتی که بعمل آمد دولت روس بهائیان را به رسمیت شناخت و کمارف حاکم ترکمنستان به معونت و مساعدت ایشان پرداخت حتی خودش اظهار کرد در ایجاد معبد بسازید تا در ظل اقتدار و دولت روس رسمیت یابند، از آن به بعد بهائیان دم به دم و قدم به قدم رو به سر منزل ترقی ره فرسا شدند تا آنکه پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم افتتاح یافت»

بهاء... به جای تشکر از سفیر روس از امپراطور روس قدردانی می کند و این جای سئوال دارد؟ قوله جل جلاله: قد نصرني احد سفرائك اذا كنت في سجن الطاء تحت السلاسل و اغلال بذالك كتب... لك مقاماً لم يحط به علم احد الا هو.

ترجمه: یکی از سفراي تو هنگامیکه در زندان تهران در غل و زنجیر بودم یاری کرد به همین جهت خداوند برای تو مقامی نوشته که جز او هیچکس نمی تواند به آن احاطه پیدا کند (کتاب قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۴۸ و ۴۹ و در بعضی از چاپها صفحات ۸۶ و ۸۷). و عبدالبهاء نیز در حق امپراطور (الکساندر سوم) چنین دعا می کند: (مصایح هدایت جلد ۲ صفحه ۲۸۲ نوشته عزیزا... سلیمانی چاپ لنجه امری) «باید این طایفه مظلومه ابداً این حمایت و عدالت دولت بهینه روس را از نظر محو نمایند و پیوسته تایید و تسدید حضرت

امپراطور و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسالت نمایند» و برای دولت عثمانی چنین دعا می کند مکاتیب جلد ۲ صفحه ۳۱۲ «الهي الهي اسالك بتأييدات الغيه و توفيقاتك الصمدايه و فيوضاتك الرحمانيه ان تؤيدالدوله العليه العثمانيه و الخلاقه المحمديه علي التمكين في الارض»

ترجمه: خداوندا از تو می خواهم که با تاییدات غیبی اوصاف صمدانی و فیوضات رحمانی دولت عثمانی و خلافت محمدی را تایید کنی که در زمین مستقر بماند. اما پس از انقراض حکومت روسه سرکار آقا (لقب عبدالبهاء) با دولت انگلستان رابطه برقرار کرده و دولت عثمانی با آنهمه دعائی که در حقیقت شده بود، تصمیم به اعدام عبدالبهاء گرفت و این حکم از سوی فرمانده کل قوای عثمانی صادر شد (قرن بدیع جلد ۳ صفحه ۳۱۲) همینکه حکم اعدام سرکار آقا به لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت رسید همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین زده که با جمیع قوا در حفظ عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشند. (قرن بدیع جلد ۳ صفحات ۲۹۱-۲۹۷-۲۹۹) در این کشاکش قوای انگلیس در خاک عثمانی پیاده شد و جان عباس افندی نجات یافت و به جهت خدمات شایانش نشان پهلوانی و لقب سر به او ارزانی شد. (قرن بدیع جلد ۳ صفحات ۲۹۱-۲۹۷-۲۹۹) لقب سر را عبدالبهاء از حاکم نظامی انگلستان گرفت و در تشکر از امپراطور انگلیس لوحی صادر کرد.

الهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها علي هذه الارض المقدسه في مشارقها و مغاربها و نشرك و نحمدك علي حلول هذه السلطنه العدا لله ... اللهم ايد الامپراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انگلترا بتوفيقاتك الرحمانيه و ادم ظلها الظليل علي هذه الاقليم الجليل ... ع ع مكاتیب جلد سوم صفحه ۳۴۷ خداوند سرپرده عدالت طنابهای خود را بر مشرق و مغرب این سرزمین مقدس میخکوب ساخته تو را سپاس و ستایش می کنیم بر ورود این حکومت عادل ... ! خداوندا امپراطور اعظم جرج پنجم حاکم انگلستان را با توفیقات رحمانی خود تایید کن و ظل ظلیل او را بر این اقلیم جدید ادامه بده ع. ع. سیاسی بودن عبدالبهاء به همین دولتها خاتمه پیدا نکرد (در جزء ۹ کتاب مائده آسمانی صفحه ۴۷ و ۴۸ آمده) از تهران چند مکتوب رسید که اولیای سفارت فرانسه اصرار دارند بعضی از مبلغین به صفحات آفریقا یعنی تونس و الجزایر توجه نمایند و از اولیاء دولت فرانسه نهایت رعایت خواهد شد تا جماعت آن سامان را تبلیغ نمایند. دولت فرانسه اگر منظوری نداشته چرا می خواسته آنها را بین مسلمانان آفریقا بفرستد اگر پاکدل بود و علاقمند بود آنها را برای تبلیغ فرانسویان می خواست نه برای کشورهای دیگر ... و این هم تعلیم خطرناکی از سوی عبدالبهاء به آمریکا (خطابات مبارکه صفحه ۲۲) از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه!! چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. و بالاخره در تسلیت به افراد بهائی در مرگ عباس افندی (قرن بدیع جلد ۳ صفحه ۳۲۷) در تشییع جنازه او نمایندگان دولت انگلیس چون هربرت ساموئل حضور یافتند از طرف دولت انگلیس مرگ او چنین تسلیت داده شد.

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان! مستر وینستون چرچیل ... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید. ایکونت النبی نیز اعلام نمود به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا ابلاغ نمائید.

فرمانده کل قوای اعزامی مصر جنرال کنگریو .... تلگراف ذیل را مخابره نمود (قرن بدیع جلد ۳ صفحه ۳۲۳) متمنی است احساسات عمیقہ مرا به خاندان فقید سر عبدالبهاء بهائی ابلاغ نمائید.

**برادر عزیز** تو در آفریقا زندگی می کنی و میدانی که مردم یک کشور استعماری چگونه مورد ظلم و ستم زورگوئیهای استعمارگران هستند. شاید معنی استعمار را به واقع درک کرده باشی و بدانی که سیاستمداران استعمارگر چگونه کشورهای مظلوم را تحت استبداد و یوغ اسارت خود کشیده و آنان را از حق مسلم آزادی و بهره آزادی، استفاده از منابع و ذخایر کشور خویش سلب نموده اند. اگر امام زمان (ع) ظهور کند باید عدالتی را که مستضعفان و مورد ستم واقع شدگان را نجات دهد برپا نماید. ما انتظار نداریم زمانی که آن حضرت ظهور فرمود با معجزه ای تمام ستمکاران را نابود کند و بر یک چشم به هم زدن همه ستمدیدگان را رستگار نماید. می دانیم و این در وصیت امام خمینی رضوان ... علیه هم آمده است «هنگامیکه آن بزرگوار قیام نماید باز زمان میرسد تا حکومت عدل برپا شود» اما انتظار هم نداریم دست در دست آنان گزارده از آنها نشان گرفته و مورد تمجید آنان قرار گیرد.

### بله برادر جان

به مقتضای زمان، بهاء و عبدالبهاء دستوری صادر کردند مبنی بر اینکه هیچکس حق دخالت در سیاست ندارد. اما این دستور مربوط به دوره ای می شد که اگر مردم از سیاست کناره گیری نمی کردند دولت های استعمارگر نمی توانستند به راحتی ایران را چراگاه خود نموده و نهایت سوء استفاده را از منابع و مآخذ آن نمایند. اما در رژیم منحوس پهلوی دخالت در سیاست امری علنی شد. اگر چه از پیدایش این ظهور تاکنون روسای تشکیلات همه مهره های اصلی سیاستمداران و سلطه گران دولتهای بزرگند اما در رژیم طاغوت بهائیان مشاغل مهم دولتی و مقامات عالی رتبه را در دست خود گرفتند و در تمام امور مملکتی دخالت و نفوذ داشتند در زمان حکومت دکتر محمد مصدق، سازمان جهانی صهیونیسم تعطیل شد و نمایندگی سیاسی اسرائیل در ایران برچیده شد در این زمان اداره امور سازمانهای جاسوسی یهودیان ایران به کمیته بهائیان واگذار گردید. امیرعباس هویدا هم به دست عناصر با نفوذ و نقابدار بهائی مامور خدمت در سازمان ملل متحد گردید. شما که نمی توانید مقام نخست وزیری امیر عباس هویدا را که یکی از با نفوذترین عناصر بهائی بود و جداً او هم یکی از نزدیکترین خادمین عباس افندی بود منکر شوید چرا آنوقت کسی پیدا نشد که او را طرد نماید، به دلیل اینکه حکم عدم مداخله در سیاست را رعایت نکرده است؟ چرا که او دستگیر بهائیان بود و به یاری او هر فتنه ای که

در بین مردم به عنوان تبلیغ و غیره صورت می گرفت حمایت می شد. از وزرای کابینه هویدا هم می توان به وزیر جنگ (سپهبد اسدا... صنیعی) وزیر کشاورزی و آب و برق «منصور روحانی» وزیر آموزش و پرورش «فرخ روپارسی» و وزرای بهداری- امور خارجه و بازرگانی اشاره کرد (شاهقلی، عباس آرام، منوچهر تسلیمی) ایادی دوست و پزشک مخصوص زن شاه بهائی بود و طبق اسنادی که از آن زمان بر جای مانده است و در آرشیو ملی ثبت و مندرج است، از خوش خدمتی های این دکتر بهائی در دربار شاه گرفته تا خیانت های او به ملت مسلمان همه و همه میرهن و آشکار است اما تشکیلات هیچ اقدامی برای طرد این افراد و افرادی که حضور ساواک بودند و از هیچ جنایتی فروگذار نبودند، ننمود، بلکه به تشویق و ترغیب آنها پرداخت. اسامی افرادی که عضو ساواک بودند و بهائی زاده بودند همراه با عکس و کارت شناسائی مخصوص آنها موجود است و به دست نظام جمهوری اسلامی افتاده است و همچنین تشویق نامه هائی که به خط و امضای رئیس ساواک برای این افراد به محفل فرستاده شده وجود دارد.

آن وقت با این سابقه درخشان که بهائیان در ایران دارند، متقاضی به رسمیت شناخته شدن در ایران هستند. البته اینها اطلاعاتی است که من از وضع بهائیان آن دوره دارم قطعاً مسائلی بسیار بزرگتر و جامعتر هم وجود دارد که من از آنها بی اطلاعم. امروز حکومت اسلامی است و این دولت آگاه هرگز به این فرقه ضاله مجال این را نخواهد داد که به ترویج فساد و اشاعه آئین کذائی خود پردازند. به سبب همین باز حکم عدم مداخله در سیاست بالا آمده و از نو یادآوری و توصیه می شود. اگر امروز فردی از بهائیان عضو یکی از ارگانهای مملکتی و سیاسی کشور شود بی تامل تشکیلات بهائی او را طرد خواهد نمود چرا که دیگر نه تنها قادر نخواهد بود منابع بهائیان را تقویت نماید. بلکه ممکن است در اثر همنشینی با مسلمانان از بهائیت کناره گیری نماید. از این رو بلافاصله او را طرد می نمایند. آیا اینها خود نشانی بارز سیاسی بودن این فرقه نیست؟  
انصاف دهید!!

درست است که عباس افندی از نظر شما صاحب زمان نیست اما او مبین آیات و مرکز میثاق است او از نظر شما در زمان خویش در حد پیامبری بزرگ ظاهر شد و اکنون نیز پرستش می شود و به غیب گوئی و پیشگوئی های وی معتقدید. او با اینکه با پیروانش تاکید نموده در سیاست دخالت نکنند، اما خود علناً و عملاً یک مرد سیاسی بوده و همانطور که اشاره کردم الواح زیادی در تشویق و ترغیب اربابان سیاست صادر نموده است او حتی تعالیم خطرناکی به آنان فرا می داده، در حیفاً ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ برای سلطانی لوح صادر نموده که در تاریخ جنایات او ثبت و ضبط شده است.  
لوح دیگری در مدح محمدعلیشاه قاجار صادر نموده بود کسی که ننگ تاریخ ایران است و در نتیجه هم مخلوع و گفتار شد و با اینکه عبدالبهاء در حقیقت دعا کرده دعایش مستجاب نشده و او سرنگون شده است. (در صفحه ۲۵۴ مکاتیب) در ایران از علیحضرت شهریار مهربانتر کیست؟ و خیرخواه تر که؟ به نهایت ابتهال طلب آسایش و شفا به جهت

آن پادشاه بنمائید هزار افسوس که ایرانیان قدر این تاجدار ندانند و مهلت ندهند که به طرف طبع و طیب خاطر تاسیس قانون عدل نماید و آزادی افکار و وجدان احسان فرماید. و او درست در زمانی که انگلستان و روسیه قصد تصرف و تجاوز به ایران را داشتند و با استقلال طلبانی چون **سید جمال الدین اسد آبادی** روبرو بودند. که مردم را از زیر سلطه رفتن این استعمارگران بر حذر می داشتند آیا دستور منع دخالت در سیاست خود سیاستی به نفع استعمارگران نبود؟! عدم تعصب ترابیه، عدم تعصب دینیه، عدم تعصب وطنیه، عدم تعصب ملی و نژادی و غیره و غیره آیا تعلیمی برای تسلیت مردم و بی سلاح شدن در مقابل این زورگویان نبود؟ آیا اگر این شخص نفعی برای سیاست بریتانیا نداشت به او نشان سر اهداء می شد که او این لقب را از حاکم نظامی انگلیس دریافت کرد؟ کسی که نه مبلغ دین مسیحیت بود که او را به خاطر موفقیت و فعالیتش در رواج دین آنها چنین مورد تشویق قرار دهند و نه یک نظامی و نه یک نویسنده و نه هنرمند بود که افتخاری برای کشور آنان محسوب شود آیا جز این است که او در تفرقه انداختن بین مردم مسلمان و کشورهای اسلامی و ایجاد مذهبی جدید برای اغتشاش فکری مردم و بازگذاشتن دست استعمارگران برای چپاول موفق شده بود؟! **برادر جان دنیا تشنه** **تعالیمی است که آنها را سیراب کند و در فهم و شعور و وسع این زمان باشد.** **تعالیمی می خواهد که فتنه های بزرگی مثل نیرنگهای سیاسی آمریکا و بریتانیا و روسیه را براندازد.**

احکامی که دنیا را تکان دهد و تکلیف همه را روشن کند همه را یک صدا کند. دنیا نیاز به عدل و داد دارد. همانگونه که بر انسانها وعده داده شده و خداوند خلف وعده نمی کند. انسان امروز تشنه آرامش و سکون است که جاری شده از احکام الهی باشد جنگ و ستیز زائل شود و عناد و خونریزی باطل گردد. آیا پس از ظهور باب و بهاء جنگ پایان پذیرفت؟ مگر نه اینکه جنگهای محلی و قبیله ای به جنگهای خانمانسوز جهانی تبدیل شد و آثارش هنوز هم هست؟ آیا عدلی مستولی شد که نه تنها اثری از عدل و عدالت نیست بلکه روز به روز فتنه ها و فساد و ظلم و ستم بیشتر رواج می یابد و روزگوییها و سلطه گریها و غلبه قوی بر ضعیف و انحطاط ناتوان و استبداد و زورگویان و ایجاد قحطی و گرسنگی بیشتر بر چهره دنیا ظاهر می گردد. وقتی به بهائیان می گوئیم می گویند بالاخره می شود. معلوم است که بالاخره می شود. دنیا در تلاش این هدف و پایه گذاری حکومت عدل است.

اما هرگز زورگویان و ستمکاران و جنایت کاران به سزای عمل خویش نمی رسند و همچنان ظالم خواهند بود و در طمع ملک و سلطنت دست به هر کاری خواهند زد. آیا به نظر شما کسی که مدعی است صلح و صفا و آرامش و رفاه برای مردم جهان به ارمغان آورده کسی جز بهاست که از اوائل ظهورش به بدترین وجه با برادر و خواهر خود در جنگ و ستیز و دشمنی و کینه توزی بوده و او که از صلح و دوستی و وحدت عالم دم زد آیا غیر از این است که بر سر اختلافاتی که با ازل داشت بارها زبان به طعنه برادر خود گشود و از او بدگویی کرد و او را به بدترین ناسزاها ملقب نمود.

آیا جز این است که پس از او نیز عبدالبهاء با برادرش اختلاف ها داشت و هرگز در این خانواده که رسالت صلح و دوستی داشتند صلح و آرامش رخ نداد. در آثار و الواحی که مطالعه کرده ام به القابی مثل خر، گاو نر، گوساله، مار، مگس، سوسک، که بهاء به میرزا یحیی ازل داده برخورد کرده ام. آیا در یک خانواده معمولی هم که هیچ ادعائی ندارند چنین الفاظی ردو بدل می شود. نمی خواهم مبحث طولانی شود فقط به چند مستند محکم اشاره می کنم.

در **مائده آسمانی جزء یکم صفحه ۴۰** بهاء میرزا یحیی را به حرامزادگی معرفی می کند و در کتاب **بدیع صفحه ۳۷۹ و جزء چهار مائده صفحه ۳۳۷ می گوید:** در بغداد همسر دوم سید باب یادگار منوچهر معتمد الدوله مورد تجاوز و کامگیری ازل واقع شد. البته در کتاب بهاء... صفحه ۱۰۴ نیز این مطلب درج شده. او را به شرابخواری متهم می کند و در **قرن بدیع جلد دوم صفحه ۳۳۵ و در رحیق مختوم صفحه ۲۱ می نویسد** «مسلم است که ازل به اکل و شرب و تصرف در ابکاء و نساء ناس مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش مرتکب» از لیان هم در جواب می گویند «همسر باب که سهل است جناب بهاء دختر خودش را هم در ایام ریاست ازل در اختیارش قرار داده است» فقط می خواهم بگویم در این خانواده هیچگونه وحدتی ایجاد نشد در حالیکه مدعی بودند جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد و عالم را وحدت خواهند بخشید. **خواهر بهاء ... در کتاب تنبیه النائمین صفحه ۱۹ و ۷۵ می نویسد** «بهاء پیش از آنکه رعشه دست و باد فتق خود را علاج کند نشاید که کوس نبوت و الوهیت زند و بخواهد دردهای بشر را دوا کند. قد اتخذ لنفسه عجلاً جراه خوار و يدعو الناس الیه اعتراضا علی مظهر نفس الله و اثبات الریاسه النفسه سید محمد برای پرستش خود «گوساله صداداری» را که جز یحیی ازل کسی نیست برگزیده و مردم را به سوی او می خواند به منظور اینکه به مظهر خود خدا اعتراض کرده و برای خود ریاستی به هم بزند»

آیا این یحیی ازل که بهاء او را گوساله می خواند مگر باب او را به جانشینی خود انتخاب نموده بود؟ آیا بهاء که یحیی ازل را به دست درازی به همسر باب متهم می کند نمیداند که از طرفی خود باب را بی آبرو و حیثیت کرده و همسرش را به زشتترین اعمال حیوانی متهم می کند؟ عبدالبهاء نیز برادر خود را به هزار افترا بست در حالیکه خود او می گوید: (مکاتیب جلد ۲ صفحه ۱۸۱) انصاف باید داد نفسی که در تربیت اولاد و عیال عاجز مانده چگونه تربیت اهل آفاق نماید و آیا ذره ای تردید و شبهه است؟ لا و اله در وصیتنامه بهاء آمده: **خداوند مقام غصن اکبر (محمدعلی) را پس از مقام او (عباس) قرار داده اوست فرماندهنده حکیم.**

ما برگزیدیم اکبر را پس از اعظم این کاریست از ناحیه داننده آگاه. اما همین محمد علی بر علیه پدر و برادر برخاست و الواح و آیات نازل نمود در حالی که پدر او را به هر مقامی عطا کرد و جانشینی خود را پس از عباس به او محول نمود. او به فکر شمس الشموسی و رب الربوبی افتاد تا پدرش از این مطلب آگاهی پیدا کرد فوراً به اطراف نوشت این جوان

هر چه دارد از من است اگر فضولي نکرد و در ظل ما زیست مشمول عنایت ما است و الا معدوم صرف خواهد بود و هیچگاه گوش به حرف معدوم ندهید.

و همین مسائل باعث شد که بهائیان محمدعلی را بی دین و بی ایمان می پندارند. سؤال این است که چگونه بهاء شخص بی دین و بی ایمان را در وصیتنامه به جانشینی خود انتخاب نمود و احترام و تجلیل و تکریم او را بر همگان حتم و لازم شمرد؟ برادر عزیز دو سال برای فراگیری و تعلیم مدت کمی نیست و من می خواهم بگویم آیا دو سال سفر بهاء به کوههای سلیمانیه نمی توانست بهترین موقعیت برای تعلیم دین سازی او باشد آنهم دینی که برایش احکامی صادر نشد و احکام به بیت العدل رجوع نمود و احکام بسیار جزئی و بسیار بسیار ناقص را شفاحاً و اندکی کتباً بیان کرد. مکتب یزید به مکتب جدا شده ای از اسلام است که توسط تشکیلاتی نزدیک به هفتصد سال است که اداره می شود و موسس این فرقه شخصی به نام شیخ عادی و پس از او میرمیران بوده که مروج این فرقه است. غرض از بیان این مطلب این است که مشابهت فراوانی در این مکتب با بهائیت موجود است و باید گفت بیشتر اعتقادات آنان به شکلی مشابه هم هستند و گویا یکی از دیگری تقلید کرده است اما از آنجا که این فرقه قرن‌ها پیش از بهائیت بوجود آمده و هنوز هم متصوفه و مشایخ بی شماری از آن پیروی می کنند. احتمالاً در ابداع بهائیت از اصول و عقاید این فرقه الهاماتی گرفته شده و این می تواند در آن مدت دو سال اتفاق افتاده باشد. به هر حال این نظریه ایست که قائم به سند نیست جز اینکه اعتقادات آنها را به مقایسه با بهائیت درآوریم که میدانم فازغ از این حوصله می باشد.

آنچه مسلم است این است که اگر دین از سوی خدا بیاید دیگر تشکیلاتی گسترده اداره آن را برعهده ندارد بلکه خود دین برای تک تک افراد برنامه هائی تنظیم می کند که نیازی به تشکیلات و سران تشکیلات نخواهد داشت. هزار عنوان تشکیلات در دنیا هست کدامین آنها آمده از سوی خداوند هستند؟ تشکیلات واژه ایست که با تشکیل افراد و گروهی بوجود می آید نه برنامه ای که الهی بوده و از سوی حق آمده باشد. سازمانها و تشکیلاتی هم در اثناء ادیان وجود دارند که برای اداره امور مواردی هستند که احکام آن و اساس آن مشخص شده. نه آنکه تشکیلاتی بوجود آید که بعداً احکام تازه تدوین نموده و صادر نماید!! چنانچه بیت العدل چنین وظیفه ای دارد. حکم صادر می کند و دستورات لازم را طبق اتفاقات جاریه ارائه می دهد. آیا این آمده از سوی حق است؟ چگونه نه نفر که هر کدام به تنهایی ممکن است دچار گناهان بسیار شده و از اداره امور خویش عاجز باشند می توانند برای جهانی تعلیم و دستوراتی بنیان نهاده و صدور حکم نمایند. برادر عزیز از هر آئینی اگر بخواهیم ایراد بگیریم و اشکال تراشی کنیم می توانیم اما نه اینکه یکسری مسائل کلی و دروغهای شاخدار و تحریف و تخریب برایمان آشکار شود و بگوئیم نباید اشکال گرفت اگر بر این نظریه باشیم بهتر است دلایل کمونیستها و ماتریالیستها را که ظاهراً عاقلانه و منطقی است بپذیریم.



اگر آنقدر به عقل و منطق کوچک و نارس آدمی صحنه گذاشته و در پی دلیل و منطق برای اثبات آئینی نیستیم و تنها بدلیل اینکه کسانی مدعی مرام شده اند و ما دوست داریم در مرام آنان باشیم و آنان لمه و بمه را بر ما حرام کرده اند دیگر نباید به فکر کشف حقیقت باشیم و دیگر نباید بگوئیم تحریف شده چرا که بهائیان کسی را که تحری حقیقت کرده مسلمان شود او را طرد می کنند و هزاران تهمت و افترا به او می بندند. پس منظور از تحری حقیقت در بهائیت چیست؟ فقط اینکه از اسلام غولی بسازیم و تا می توانیم اسلام را کوچک و قدیمی و عقب مانده بنگریم و بهائیت را نو و جدید بشماریم؟! برادر عزیز از این مقوله که بگذریم حال می پرسیم آیا بهاء درس خوانده یا نه؟ اگر به آثار مورخین و مستشرقین غربی رجوع کنیم باید بگوئیم به نوشته دکتر اسلمنت در کتاب بهاء... و عصر جدید صفحه ۲۸ و ادوارد براون و همینطور محمدعلی فیض در صفحه ۱۸ کتاب بهاء... و کتاب تنبیه النائمین غریبه خانم خواهر بهاء در صفحات ۴، ۳۴، ۴۴ آورده است که او امی و بی سواد نبوده بلکه تحصیل نموده است. اما عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ می گوید: «یا سلطان انی کنت کاحد من العباد و راقد ملی المهاد مرت علی نسائم السبحان و علمنی علم ما کان ما قرات ما عند الناس من المعلوم و ما دخلت المدارس فسنئل المدینه التي کنت فیها»

او از قول بهاء می گوید: آی سلطان من همچون یکی از بندگان بودم و در آرامگاه استراحت می کردم نسیم سبحانی بر من گذشت و علم همه چیز به من آموخت من نزد هیچکس این علوم را نخواندم و داخل هیچ مدرسه نشدم از شهری که در آن زندگی میکردم پرسش نما. سپس در کتاب اسرار الآثار صفحه ۱۹۱ از زبان بهاء نقل شده «انا ما قرانا کتب القوم و ما اطعنا بما عندهم من العلوم. کما اردنا ان تذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما یظهر فی العالم و ما فی الکتاب و الزبر فی لوح امام وجه ربک نری و تکتب» یعنی ما کتب قوم را قرائت نکرده ایم و از علموی که نزد آنهاست اطلاع حاصل ننموده ایم هرگاه بخواهیم از بیانات علماء و حکما چیزی ذکر کنیم ظاهر می شود آنچه در عالم و کتب نوشته هاست در لوحی پیش چشم پروردگارت می بینم و می نویسیم. اما گویا فراموش می کند که در اینجا چه گفته است چون در آیه دیگری در کتاب ایقان صفحه ۱۴۲ راجع به حاج کریم خان (سردسته شیخیا) می نویسد: این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نمودند... لازم گشت قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه کتاب ارشاد العوام چند روز معود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سر کولاک بود.

او در اینجا می گوید کتاب ارشاد العوام را دوبار مطالعه کردم یعنی حتی او با یکبار مطالعه متوجه نشده چگونه می گوید نیازی به مطالعه سایر کتب ندارم و علم ماکان دارم هرگاه بخواهیم امام وجه حاضر شود!! دلایل بهتر او در صحیفه شطیه در صفحه ۲۸۵ رحیق مختوم صفحه ۳۳۰ جزء چهارم مائده آسمانی چنین می نویسد: در فرقان بسیار آیات

دلیل بر این است اگر چه نفس آیه در نظر نیست؟! و لیکن مضامین آیات دین قرار است و **هوالذی انبت من الارض نباتا افلاتومنون!!!** مگر او علم ما کان نداشته چگونه نفس آیه قرآن در نظرش نبوده و بعد هم آیه ای را می خواند که هیچ در قرآن نیست!! آیا این همه دلایل و براهین و برملا شدن بسیاری مطالب ضد و نقیض نمی تواند ساختگی بودن این مکتب را به اثبات رساند؟ بیشتر بهائیان متاسفانه علم کتابها و آثار خویش را ندارند تا با آنها با دلیل و مدرک منطقی روبرو شوند بسیاری از آنان یکسری مطالب تزریق شده را طوطی وار عنوان می کنند. در حالیکه حتی اصل مطلب و بیان واقعی گفتار بزرگان خود را نیز نمی دانند. مثلاً در پاسخ به اینکه آیا باب مهدی موعود بوده یا حسینعلی بهاء؟ اگر این سؤال از صد نفر از بهائیان پرسیده شود صد پاسخ مختلف شنیده می شود آنها هنوز نمی دانند چه باید بگویند.

آنهم به سئوالهای اساسی و اصلی. یا مثلاً می گویند مگر می شود قیامت به شکلی که در قرآن نوشته شده به وقوع بپیوندد؟ مگر می شود آتشی برپا شود و بدکاران را عذاب دهد؟ مگر می شود قیامت چنین و چنان شود؟ اولاً باید گفت خود قرآن بارها و بارها به اشخاصی که اینگونه سئوالات را مطرح می کنند پاسخ قاطع داده و فرموده به کسانی که قیامت را باور ندارند بگو خداوند خلف وعده نمی کند و همانگونه که شما را از عدم بوجود آورد باز می میراند و باز زنده می کند و ظالمان و زورگویان را به سزای اعمالشان خواهد رساند. اگر منظور از قیامت آمدن باب و بهاء بوده و منظور از زنده شدن پس از مرگ ایمان آوردگان به آنها هستند چرا به مردم آنزمان وعده عذاب می داده که پیش از این مفصلاً در این باره سخن رفت. چرا وقتی که معجزاتی که به باب و بهاء نسبت می دهند سخن می گویند به معجزه معتقدند اما به اینکه به خواست خدا تمام مردگان زنده شوند و به اعمال آنها حسابرسی شود قائل نیستند در حالی که خود قرآن به صد زبان و با صد دلیل و برهان و صد تمثیل و تشبیه این مطالب را بیان فرموده آیا اگر خداوند بخواهد امری اتفاق افتد از عهده اش خارج است. این مطالب فقط به صورت تدریجی و به شکل تلقین به خورد بهائیان رفته که اسلام پر از خرافات است هر قسمتی از اسلام که داخل در خرافات باشد از نظر مسلمین و حتی بچه مسلمانهای خردسال نیز مطرود و مذموم است اسلام دین منطق و عقل است.

و امروز دانشگاهیان و تحصیلکردگان برای هر حدیث و روایتی نیز سند معتبر و تفسیر درست می خواهند و همه پاسخ داده می شود و ما چه بسیار مردان عالم و علامه های بزرگ داشته ایم که نزدیک به پیدایش مسلک بابیت و بهائیت می زیسته اند اما با قاطعیت و اطمینان در رد آن کتابها نوشته اند و چه بسا دانشمندان اسلامی که بزرگترین فلاسفه جهان بوده اند و پر محتوی ترین کتب علمی را هم ارائه نموده اند. اگر اسلام پر از خرافات بود هزاران دانشمند مسلمان نمی شد هنوز هم پروفیسورهای بلند مرتبه و عالی رتبه جهان ابراز عجز در مقابل این دیانت عظیم و مقدس نمی کردند و سر تسلیم فرو نمی آوردند و مسلمان نمی شدند. چگونه است که از نظر بهائیت اسلام خرافی است؟ آیا تنها به دلیل آن است که از نظر بهائیت اسلامی خرافی است؟ آیا تنها به دلیل

آن است که بهائیت نقطه مقابل اسلام است و تنها ترس از هیبت این دین عظیم و وحشت از دلایل محکم و متین آن دارد.

اگر از اسلام چنین یاد نمی کردند نمی توانستند پایه نو بودن مسلک خود را محکم کنند بله این مسلک نو و جدید است، به معراج رفتن حضرت محمد (ص) را قبول ندارند، هزار ساله بودن عمر نوح را قبول ندارند، به معاد جسمانی معتقد نیستند، به قیامت به شکلی که تمام ادیان اعتقاد دارند معتقد نیستند به معجزات پیامبران مثل زنده کردن مردگان توسط حضرت مسیح (ع)، جاری شدن آب توسط عصای موسی (ع)، سردی آتش برای حضرت ابراهیم (ع) ماجرای خلقت آدمی، وجود فرشتگان وجود شیطان وجود جبرئیل و میکائیل و سایر ملائک، معجزات بزرگ حضرت رسول اکرم (ص) و غیره را قبول ندارند. چرا که هرگز موسسان این مسلک نتوانستند معجزه بیاورند. تنها ممیز بارز پیامبران و انسانهای معمولی، به همین دلیل معجزه را به شکلی از اذهان بهائیان پاک نمودند. چرا که اگر قیامت را خرافات اعلام نمی کردند حال هیچکس به آنان نپیوسته بود. تعالیم بهاء و گفته ها و اوامر را بررسی می کنیم «و بشر الناس بقاء... (ای بقاء البهاء) فی جنه الابهی و قد فتح با بها بالفصل وجوه المقبلین و قد کمل ما رقم من القلم الاعلی فی ملکوت الله رب الاخره و الاولی و الذی اراده یا کله و انه لرزق بدیع قل قد ظهر الناس الاعظم و تدقه ید المشیه فی جنه الحدیبه استمعوا یا قوم و لاتکونن من الغافلین»

#### قسمت دوم:

#### برادر جان

متن عربی این قسمت از سخنان بهاء را نقل کردم تا اگر به زبان عربی آشنا هستید آنرا مورد ملاحظه قرار دهید آنگاه ارزش سخنان بهاء و مقدار فضل و کمال ایشان را بدانید. چند سوال درباره این عبارت بهاء

اول: ترکیب این عبارت بهاء (و قد فتح با بها بالفصل وجوه المقبلین) چگونه است و

معنی آن چیست؟

دوم: در عبارت (والذی اراده یا کله) ترجمه: «کسی که می خواهد آنرا می خورد» معین

کنید چه چیز را می خورد؟

سوم: در جمله قل قد ظهر الناس الاعظم، یعنی بگو انسان اعظم ظاهر شد.

باید بگوید قل قد ظهر الانسان الاعظم آیا بهاء نمی دانسته است که ناس اسم جمع و

انسان اسم جنس است و استعمال اسم جمع به جای اسم جنس صحیح نیست؟

چهارم: جمله و تدقه ید المشیه فی جنه الاحدیبه یعنی دست مشیت در بهشت احدیت

می کوید، دست مشیت چه چیزی را می کوید؟ این است سبک نوشتار بهاء درست در

آن دقت و قضاوت کنید.

در بهائیت اعتقاد بر این است که اصول و مبانی دستوری و شرایط و موازین صحیح لغوی

و جمله بندی در زبانی باید مطابق موازین دستور زبان آورنده کلام الهی یا مظاهر الهی

باشد و پیامبران موظف نیستند که بر طبق شرایط دستوری جاری و مرسوم در بین مردم و علم معقول آنها پیروی کنند. یعنی اگر پیامبری بعضی از الفاظ فارسی را به زبان عبری، عربی و یا لاتین و یا غیره حتی با قواعدی غلط و به کلی مغایر با موازین دستوری آن زبان بیان کرد مردم باید از او پیروی کنند نه آنکه پیامبران از مردم پیروی کرده و مطابق علم آنان سخن بگویند. اگر چنین چیزی منطقی است چرا خود بهائیان به فراگیری دقیق و صحیح عربی و انگلیسی می پردازند. چرا صرف و نحو می خوانند؟ چرا سعی می کنند صنعت بیان را بیاموزند؟ آیا تمسک به این توجیه غیر منطقی آنان را در اینهمه اغلاط عربی که در بیانات بانیان مکتبشان هست به تامل و اندیشه وادار نمی کند؟؟!

نقل از کتاب اقدس بهاء: بسم الحاکم ما کان و ما یکون، باید می گفت **باسمه الحاکم علی ما کان و علی ما یکون** و «ما شما را به شکستن حدودات! نفس و هوا امر کردیم» جمع حد حدود است و در زبان عرب الف و تا داخل آن نمی شود ولی در فارسی عوامانه با الف و تا استعمال می شود می گویند حدودات، قیودات، امورات ولی در زبان عربی صحیح می گویند حدود، قیود، امور و چون بهاء فارس زبان بوده و می خواسته است عربی بگوید لاجرم به سبک عوامهای فارسی الف و تا را داخل حدود کرده و گفته است حدودات و در ضمن اگر مردم حدودات نفس و هوای خویش را بشکنند و اگر برای هواهای نفسانی آنان حدی نباشد به مال و جان و ناموس یکدیگر تعدی می کنند. آنگاه وضع جامعه بشریت به حال هرج و مرج کشیده می شود. پس باید نفس بشر و هواهای آنان محدود باشد تا مردم از تعدی و تجاوز یکدیگر مصون و محفوظ باشد.

### در حکم نماز:

«به تحقیق که نه رکعت نماز برای خدای نازل کننده آیات. هنگام زوال در صبحها و شامها بر شما واجب گشته است و از تعداد دیگری عفو کردیم. این فرمانی از خداست زیرا او مقتدر مختار است» اما آن نه رکعت توسط سارقین به سرقت رفت و امروز بهائیان نماز باب را می خوانند در حالیکه وقتی از احکام و تعالیم باب سوال می کنیم می گویند احکام باب نسخ شده و به ما مربوط نیست درباره سرقت نماز عبدالبهاء جز در سایر نوشته ها در کتاب گنجینه حدود و احکام ثبت کرده است.

### در خصوص قبله:

«هرگاه خواستید نماز بخوانید به طرف اقدس من مقام مقدس که خداوند آنرا محل طواف ملاء اعلی و محل اقبال مردم شهرهای بقاء و محل صدور امر برای اسکان زمینها و آسمانها قرار داده است رو بیاورید و هنگام غروب خوشید حقیقت و تبیان مقامیست که برای شما مقدر ساختیم بدرستی که او هر آینه عزیز علام است» از میان همه پیامبرانی که تاکنون از سوی خدا آمده اند هیچکدام هرگز قبله نماز مردم را به سوی منزل و مقبره خویش مقرر ننموده اند. هنگامی که در بعضی از مسائل مشابهت بسیار اندکی بین باب و البهاء با پیامبران دیگر وجود داشته باشد هرگونه اشکال و ایرادی

را که بر آنها وارد است به پیامبران دیگر نیز منتسب می کنند اما در اینگونه موارد نمی دانم چه جوابی خواهند داشت؟

#### در خصوص ایام ماهها و سالها:

«هر سال ۱۹ ماه و هر ماه ۱۹ روز است در مرام بهائیت» آیا آن ۵ یا ۶ روز اضافی جزء ایام آن سال و ماه بشمار نمی آید که زیادی آمده است و اجباراً بر آن ایام هاء نام نهاده شده. آیا این مطلب نیز قابل تأمل نیست و آیا ۱۲ ماه و هر ماه ۳۰ روز کاملتر نیست؟

#### در احکام میراث:

«اما وقتی صدای زیارت را در اصلاص شنیدیم دو برابر آنچه را برای آنها بود زیاد کردیم و از دیگران کم کردیم بدرستیکه او هر آینه به هر چیز می خواهد مقتدر است. به سلطنت خود هر چه را می خواهد می کند.

کسیکه بمیرد و اولادی برایش نباشد حقوق آنها به بیت العدل داده می شود و کسیکه اولادی داشته باشد و طبقات دیگر ارث را که در کتاب حقی برای آنها مقرر گشته است نداشته باشد دو ثلث از متروکات او به اولادش و یک ثلث به بیت العدل می رسد» آیا این عادلانه است که فرزندان دو ثلث ببرند و بیت العدل یک ثلث، در حالیکه این حق مسلم فرزندان است که در صورت نداشتن وارثان دیگر وارث تمام و کمال پدر باشند و بی گمان چنین حکمی هرگز قابل اجرا نخواهد بود چرا که فرزندان هرگز نخواهند پذیرفت.

#### درباره حکم حج:

«این تحقیق که خدا بر هر کسی از شما که استطاعت داشته باشد حکم به حج کرده است غیر از زنها که خدا آنها را معاف داشته است رحمتی است از نزد او بدرستیکه او هر آینه معطی و وهاب است» منظور از خانه محل زندگی بهاء در بغداد است که اجاره ای بوده و هرگز به بهائیان باز پس داده نشد. آیا حکم به حجی که هرگز بهائیان از آن مستفیض نشدند کمی دور از خدائی نیست مخصوصاً که آن محل را عبدالبهاء اجاره کرده بود و آن ملک از آن خود آنها نبوده است.

#### در اینکه شریعتش تغییر نخواهد کرد مگر بعد از هزار سال:

«کسی که قبل از تمام شدن هزار سال کامل امری را مدعی شود او کذاب و مفتری است ما از خدا می خواهیم که اگر توبه کند او را بر رجوع از این ادعا تایید کند بدرستیکه او تواب است و اگر به گفته خود اصرار کرد کسی را بر او مبعوث کند که بدو رحم نکند بدرستیکه او شدید العقاب است» آیا هر پیغمبری به اعتقاد تمام ادیان و حتی به اعتقاد خود بهائیان نباید از پیامبران بعدی نشانه ها و علاماتی اعلام کند؟ تا در هنگام ظهور بلوا و آشوب ایجاد نشود؟

وقتی بهاء از پیامبری که پس از هزار سال خواهد آمد در هیچ کجا هیچ نشانه و علامتی

به جا نگذاشته است با اطمینان می شود گفت در هزارمین سال هزاران نفر ادعای پیامبری خواهند نمود و با عقایدی که بهاء از پیامبر داشته و بیان نموده است هیچکدام نیاز به معجزه و سایر ممیزات مظاهر ظهور را نخواهد داشت. چگونه می شود پیامبر هزار سال بعد را تشخیص داد و به آن تمسک جست؟ آیا بیان این مطلب برای این نبوده که در زمان خودش رقیبی برای او و برای فرزند او پیدا نشود. خصوصاً که حکم اعدام وی را از قبل صادر نموده است. وقتی می گوید از خدا می خواهد کسی را بر او مبعوث کند تا بر او رحم نکند یعنی کسی پیدا شود که او را بکشد و اگر این معنی را نمی دهد پس چه معنی می تواند داشته باشد؟

#### در مذمت علماء:

«بگو ای گروه علما آیا صدای اعلائی مرا نمی شنوید؟ و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی بینید تا چه وقت بر بت های هواهای خود معتکف می باشید. اوهام را رها کنید و رو به خدای مولای قدیم خود بیاورید» از شما سوال می کنم اگر علما نادانند؟! آیا مردم بیسواد و عامی عالمند مردمی که هرگز خوب را از بد تشخیص نمی دهند درست است که سواد ایمان نمی آورد. اما معلوماتی را که علما دارند فقط برای رضای خدا کسب کرده اند نه برای نام و مقام در غیر اینصورت طلبه نمی شدند و می توانستند آنهمه علم و دانش را در راه تحقق دنیوی خویش بکار گیرند و بی شک منزلت و مقام دنیوی بیشتری داشتند. نه آنکه در زهد و تقوی خود دچار مشقات و سختی شوند و این یک عقیده باطل و کاذبی است که بهائیان دارند و جوان بیسواد شمالی را که لقب گندم پاک کن به او داده اند که چشم و گوش بسته و فریب خورده به بهاء ایمان می آورد به علماء ترجیح می دهند و تلقین بهاء را که عاشقان را بر عاقلان ترجیح داد نجوا می کنند. چرا که اگر عاقلان را بر عاشقان ترجیح می داد افراد معذور و اندکی اقبال می نمودند و یا اصلاً اقبال نمی نمودند و این باعث شبهه می شد.

#### بهاء در این باره گفته است:

«چقدر از غافلانیکه با خلوص به ما اقبال نمودند آنها را بر تخت قبول نشانندیم و چه قدر از خردمندان که ما آنها را به سوی آتش برگردانندیم عدلی است از طرف ما به درستی که ما از حکم کنندگانیم» بهاء این حقیقت را دانسته بود که مرام و مسلک او در نزد خردمندان مردود می باشد و فقط افراد بی اطلاع و غافلان دعوت او را قبول می کنند. بعلاوه این برخلاف یکی از تعالیم خود بهاست که می گوید دین باید مطابق علم علم و عقل باشد. اگر کسی دین را بی خردانه و عاشقانه و نه عاقلانه بپذیرد آیا به نظر شما دین او کامل است؟ گذشته از اینکه تعقل و تفکر عاشق زائل است.

#### در حکم دزد:

«به تحقیق که بر دزد تبعید و حبس واجب است و در مرتبه سوم نشانه ای در جبین وی بگذارید تا شهرها و اکنون بشنویم و دیار خدا او را قبول نکند» این چگونه علامتی است که در عصر تکوین با انواع جراحیهای پیشرفته قابل ترمیم نیست. آیا حکمی که بشود به سهولت برای آن راه فراز یافت ناقص نیست و گذشته از این اگر پس از این نشانه که بر پیشانی سارق کوبیدند باز هم دست به سرقت زد تکلیف چیست؟ آیا این حکم کامل است؟

#### و حال حکم زناي مرد و زن:

«خدا برای هر مرد و زن زناکاری حکم کرده است که دیه ای به بیت العدل بپردازند و آن مقدار نه مثقال طلا است و اگر دوباره به زنا عود کند شما نیز در گرفتن دو مقابل آن عود کنید این است آنچه که مالک اسماء در دنیا بدان حکم کرده است»

آیا زنی که مورد تجاوز مردی قرار می گیرد پرداخت ۹ مثقال طلا از سوی مرد به بیت العدل می تواند برای آن زن و خانواده آن زن خوشایند باشد؟ آیا به چنین حکمی راضی شده و از حیثیت بر باد رفته خود می توانند با ۹ مثقال طلا که به خود آنها نیز نمی رسد و به بیت العدل می رسد (که هیچ ربطی به بیت المال ندارد) و این حق الناس است. نه حق دولت راضی می شوند؟ آیا این عدل است که حق مردم به حکومت برسد و هیچ حدی برای مرد زناکار قائل نباشند؟ گذشته از این و مهمتر از این ها باید گفت چگونه در این حکم زناي محصنه و غیرمحصنه مشخص نشده یعنی حکم مرد یا زن مجرد زناکار و یا مرد و زن متاهل یکی است آیا اجرای این حکم از عدل و انصاف به دور نیست؟

#### در احکام زخم زدن و کتک کاری:

«و اما زخم زدن و کتک زدن، احکام آنها به اختلاف مقدار آنها، اختلاف پیدا می کند و دیان برای هر مقدار دیه ای معین کرده است به درستی که او هر آینه حاکم عزیز منبع است» آیا حق زخم خورده و کتک خورده است که دیه بگیرد یا بیت العدل؟ آیا رضایت مضروب اهمیتی ندارد؟ و دیان چه کسی است که تعیین کننده دیه است؟ چرا مشخص نشده است؟

#### در احکام صید و شکار:

«هرگاه سگهای شکاری را به سوی شکار فرستادید خدا را یاد کنید آنگاه آنچه را برای شما گرفته اند بر شما حلال خواهد بود. اگر آنچه مرده ادراک کنید بدرستی که او هر آینه علیم و خبیر است» آیا اگر سگ شکاری ما موشی شکار کرده بود و یا روباه مرده ای را آورده بود و یا هر حیوان حرام گوشت دیگری را شکار کرده بود فقط به سبب این حکم و تنها با یاد خدا حلال می شود؟ آیا چنین حکمی ناقص نیست؟

#### در خانه سوزی و قتل عمدی:

«کسی که خانه ای را عمداً آتش بزند او را بسوزانید و کسی که عمداً بکشد او را بکشید. قوانین خدا را با دستهای قدرت و اقتدار بگیرید و سنتهای خودتان را ترك کنید و اگر آنها را محکوم به حبس ابد کنید باکی در کتاب بر شما نخواهد آمد»

کسی که خانه را می سوزاند باید بی رحمانه سوزانده شود در حالیکه يك جاني که باید کشته شود ديه می پردازد!! یعنی جان انسان به جای اموال مادي باید گرفته شود. در اینکه هر چیزی پاک است و اصلاً نجاستی وجود ندارد:

«و همچنین خدا حکم غیر طهارت را از همه چیز و از همه ملل دیگر برداشته است و این موهبتی است از خدا تمام اشیاء در اول رضوان هنگامیکه به اسماء حسنی و صفات علیای خود بر هر کسی که در امکان است تجلی کردیم. در درای طهارت فرو رفتند» به گفته او از اول رضوان همه چیز پاک شده!!!

### در حرمت زن پدران و حیاء بهاء از ذکر حکم پسران:

«به تحقیق که زن پدران شما بر شما حرام شده است. ما حیا می کنیم که حکم پسران را بیان کنیم. ای ملاء امکان از رحمن بپرهیزید و چیزی را که در لوح از آن نهی شدید مرتکب نشوید و در بیابان شهوات از سرگردانان نباشید»

برادر عزیز در این موضوع هم بیشتر دقت فرمائید. چرا که سایر محارم دیگر را مشخص ننموده اند؟ آیا خواهران و دختران و خاله ها و ... حلالند اگر حلال نیست چرا مشخص نشده اند؟ اگر می خواهید بگوئید اینها در اسلام هم حلال نبوده و لازم به تذکر نیست. زن پدر هم در اسلام حلال نبوده و لازم به تذکر نبود. پس چرا فقط به زن پدر اشاره کرده اند و سایر محارم را نام نبرده اند. آیا بعضی ها حق ندارند که می گویند در مرام بهائیت جز مادر و زن پدر بقیه حلالند. البته بگذریم از مسائل چندش آور که با مستندات عده ای جمع آوری نموده و حیثیت بهائیان را زیر سوال برده اند. آیا هرگز این سوال را از خود کرده بودید که این حکم چرا و چگونه به این منوال و این چنین در نهایت نقص صادر شده؟ و اگر کسی مرتکب خطائی شد به چه مجوزی می شود او را توبیخ و عقاب نمود؟ برادر جان از آنجائی که این مکتب به دست سیاست مداران و دشمنان دین و دیانت ساخته شده و یکی از اهداف اصلی بهاء نیز به اطاعت از آنان همین مطلب بوده است. احکام بسیار اساسی و بنیادی را سطحی و ناقص مطرح نموده و در بسیاری موارد هیچ اشاره ای نکرده مثل زناي محصنه و غیر محصنه و یا همین عدم توضیح حلال و حرام و محارم. اما مسائلی که به نظرش می توانسته ضربه ای به اسلام وارد کند و عده ای مستعد بی دین را که غیرت و درد دین ندارند جذب کند. مفصل شرح داده در حالی که مطالبی بسیار جزئی هستند و نیازی به آن همه شرح و تفضیل ندارند. مثلاً در ادامه بحث حرمت زن پدران به جای اینکه مطلب مهم و اساسی جامعه را تکمیل نمایند یکباره وارد بحث دیگری شده و می گوید: «برای احادی جایز نیست که هنگام راه رفتن در راهها و بازارها جلو مردم زبان خود را حرکت دهد بلکه برای کسیکه می خواهد ذکر بگوید سزاوار است که در جائیکه برای ذکر خدا ساخته شده اسات یا در خانه خودش ذکر بگوید. زیرا این



اقرب به خلوص و تقوي مي باشد. اين چنين خورشيد حكم از افق بيان تابيده است خوشا به حال كسانيكه عمل مي كنند. اين همه توضيح فقط براي چرخاندن زبان در خيابان تنها به دليل ضديت با علماء و متقيان است چرا كه دائم ذكر خدا را بر لب دارند. (در نسخ حكم باب در بيان به عدم تعليم و تعلم و محو جميع كتب «به تحقيق كه خدا آنچه را كه در بيان است از محو كتب از شما عفو کرده است و ما به شما اذن داديم آنچه را كه از علوم نافع است بخوانيد نه آنچه را كه به مجادله در كلام منتهي مي شود» آيا باعث تعجب نيست كه باب براي ۶ يا ۷ يا ۹ سال ظهور كند شريعت و سنت بياورد و بيشتر احكامش براي ۱۹ سال باشد و بعد دستور دهد كه تمام كتب بايد محو شود. به جز ۱۹ كتاب و بعد شريعت ديگري ظهور كند و قبل از جاري شدن احكام آن پيامبر پيش بگويد آن پيامبر اشتباه كرد و نبايد كتابها محو شوند. آيا خنده دار نيست؟ انصاف دهيد!

### در اعياد آنها:

«به تحقيق كه عيدها به دو عيد بزرگ منتهي مي شود اول روزهائيست كه رحمن به اسماء حسني و صفات علياي خود بر كسي كه در اين مكان است تجلي نموده است و ديگر روزي كه ما كسي را كه مردم به اين اسمي كه مردگان به واسطه آن برمي خيزند و آنچه در آسمانها و زمينهاست محشور مي شوند مبعوث كرديم» جمله كلامش را عيناً مي نويسم و سپس از شما مي پرسم كه اين جملات با کدام قواعد و دستور زبان تحرير شده است «بهذا الاسم الذي قامت الاموات و حشر في الاسموات و الارضين و الاخرين في يومين» جمله مذكور از چند جهت غلط است.

**اول** در جمله قامت الاموات ضمير عايد به موصول ندارد.

**دوم** در جمله و حشر في الاسموات و الارضين نه فاعل دارد و نه ضمير عايد به موصول دارد.

**سوم** جمله و الاخرين في يومين كه ظاهر عطف به الي العيدين الاعظمين است به آن جمله معطوف عليه سه سطر فاصله پيدا کرده است كه معطوف و معطوف عليه بهم ارتباط پيدا مي كنند.

جاي تعجب است كسي كه ادعاي خدائي مي كند چگونه اينگونه اغلاط ساده در نوشتارش ظاهر است و شگفت آنكه بهائيان چگونه پاييند چنين كسي مانده اند؟؟

### در سوال كردن: (يعني پرستش كردن)

«در بيان سوال كردن شما حرام گشته است ولي خدا از اين عفو كرد تا آنچه را كه بدان احتياج داريد سوال كنيد. نه آنچه را كه مرداني پيش از شما بدان سخن گفته اند، از خدا بپرهيزيد و از پرهيزكاران باشيد آنچه را كه در امر خدا براي شما نافع است سؤال كنيد به تحقيق كه شما باب فضل را بر مساكين آسمانها و زمينها مفتوح ساخته است.» باز هم سؤال اين است كه چگونه باب احكامي صادر نموده كه قبل از اجراي آن حتي براي مدت کوتاه نسخ شد و به دستور بهاء حرامهايش حلال و حلالهايش حرام گشت!!

استغفرا... امام زمان ظهور می کند و سئوال نمودن و پرسش کردن را بر مردم حرام می کند! آیا جای سئوال نیست؟؟ ترجمه جمله دیگری از بهاء را به خود شما واگذار می کنم زیرا به نظر من قابل ترجمه نیست. «لا محل القتران ان لم یکن فی البیان ان یدخل من احد یحرم علی الاخر یملك من عند الاوان یرجع ذالك بعدان یرفع امر من تظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذالك فلتقربن لعلکم بذکر امرا... ترفعون»

برادر عزیز اینها که دیگر ردیه نیست عین کلام بهاء را از روی اقدس برایت نوشتم تا اگر انصاف داشته باشید بی غرض ترجمه نمائید اگر قابل ترجمه نبود به فکر فرو روید. بیانات باب را هم به هیچ وجه نمی شود ترجمه نمود و پر از اغلاط و باطیل است. پس چه چیزی در این امر می تواند آنقدر جاذبه نداشته باشد که بهائی مانده آید. اگر عبدالبهاء نبود نام بهائیت از روی زمین برداشته می شد اما او توانست الواح و آثاری را که ممکن است سبب رسوائی مکتب شود از دید بهائیان پنهان نماید و احکام ناقص را تا حدودی و تا آنجا که بشود خود بهائیان را قانع کند تکمیل نماید و تعالیم دیگری اضافه نموده و به شکل دینی به دست بهائیان سپارد ای کاش نوشته هایم محدود به یک نامه نبود دلم می خواست احکام و تعالیم عبدالبهاء را نیز مورد بررسی قرار دهیم تا بسیاری از رسوائیها برملا شود.

#### در پرهیز از جدال و نزاع:

«کسی که کسی را محزون کند بر اوست که نه مثقال طلا انفاق کند» بازهم حق الناس را بخشیده اند. البته این چیزی است که باب به آن دستور داده اما در این مکتب مثل سایر احکام نسخ شده. «تمام شما از آب آفریده شدید و به سوی خاک برمی گردید» شما را به خدا انصاف دهید اگر حکم باب دیوانگی محض نبوده چگونه می شود تفسیر کرد و در این دنیا که هر لحظه همه یکدیگر را محزون می کنند تکلیف چیست؟

#### پاره هایی از ادعای خدائی بهاء:

یکی از دعوات خود عندلیب و حسن را خطاب قرار داده می گوید ای حسن به صدائی که از طرف زندان می آید گوش ده که نیست خدائی جزء او که فرد و خیر است هنگامیکه ستارگان آسمان بیان مرا دیدی و شراب معرفت مرا از کاسه عطای من آشامیدی. و بعد می گوید که به درستی که پدرت را در این مقام یاد می کنیم که بر رفیق اعلی به بالا رفت این امری است از طرف خدای رب الارباب و می گوید ما در این مقام قدرت او و کسانی را که به خدای مالک الادیان ایمان آورده اند یاد می کنیم این چنین قلم هنگامی که مالک الاقدم بواسطه عملیات ایادی ستمکاران در زندان اعظم خود محبوس بود سخن گفته است. آنگاه می گوید ای خلیل ندا را گوش کن که او است خدا خدائی جز او نیست به تحقیق که ظاهر شده است و امر محکم و متین خود را اظهار می دارد و قصص جهان و ظلم کسانی که کافرند جلو او را نمی گیرد. به نام خدای اقدس اعظم اعلی نامه آن جناب به منظر اکبر واصل گردید از پیراهن کلماتش نسیمهای محبت مالک الاسماء و الصناعات منتشر بود. کسی که مرا بشناسد و بر خدمت من قیام کند چنانکه لشکرهای

آسمانها و زمینها او را از کار نشانند. بدرستیکه مردم خواب می باشند اگر بیدار شوند با دلها به سوی خدای حکیم و علیم می شتابند و آنچه نزد آنهاست اگرچه گنجهای دنیا باشد بدور می اندازند تا مولایشان آنها را به کلمه ای از نزد خود یاد کند.

این چنین کسی که نزد او علم غیب است در لوحی که در امکان ظاهر نگشته و جز نقش او که مهیمن بر تمام عوالم است اطلاع ندارد خبر می دهد به تحقیق که مستی هوای آنها را فرا گرفته است. چنانکه مولای وراه را که صدایش از تمام جهان به گفتن لا اله الا انا العزیز الحکیم ای گروه پادشاهان شما مملوکید، مالک به نیکوترین هیات ظاهر شده و شما را به نفس مهیمن قیوم خود می داند شهرها را به مفاتیح اسم من که مهیمن بر آنچه در ممالک غیب و شهود است بگشائید.

#### پادشاهان پروس را مخاطب می سازد:

«بگو ای پادشاه بدان ندا را از این هیکل مبین گوش ده که می گوید لا اله الا انا الفرد القديم یعنی خدائی جز من فرد و قدیم نیست»

#### خطاب به پادشاهان آمریکا:

«ای پادشاهان روسای جمهور آمریکا! به آنچه کیوتر بر شاخه درخت بقا می خواند که لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم یعنی خدائی جز من غفور و باقی و کریم نیست» ای گروه امرا به صدائی که از مطلع کبریا بلند است که لا اله الا انا الناطق العلیم یعنی خدائی جز من ناطق علیم نیست گوش دهید با دستهای عدل شکسته را اصلاح کنید و ستمکاران را به تازیانه های اوامر پروردگار خودتان که امر حکیم است بشکنید.

#### خطاب به علماء اسلام:

«ای قوم با رو های سفید و دلهای نورانی به سوی بقعه مبارکه «حمرائی توجه کنید که در آن سدره المنتهی صدا می کند لا اله الا انا المهیمن القیوم یعنی خدائی جز من مهیمن قیوم نیست. ای گروه علماء هر چه بر روی آن است فانی است و این روی پروردگار محبوب شماس. درباره اعیاد و دیگر روزی است که کسی را که مردم به این اسمی که مردگان به واسطه آن بر می خیزند و آنچه در آسمانها و زمینهاست محشور می شوند مبعوث کردیم.

ای اهل انشای ندای مالک اسماء را بشنوید که از طرف زندان اعظم خود شما را ندا میکند که خدائی جز من مقتدر متکبر متسفر متعالی علیم حکیم نیست خدائی جز او که مقتدر بر تمام عوالم است نیست اگر بخواهد عالم را به حکمتی که از نزد اوست می گیرد بر حذر باشید که در این امری که ملاء اعلی و اهل مدائی آسمان از برای آن خضوع کردند توقف کنید از خدا بپرهیزید و از محجوبان نباشید در ترغیب و تحریص او بر ساختن دو کعبه و دو قبله برحذر باشید که آنچه در کتاب نازل شده است شما را از این کتابی که بخ حق سخن می گوید که نیست خدائی جز من عزیز حمید باز ندارد.

و در جای دیگر می گوید: «به تحقیق که او پیش از این شما را خبر داد به آنچه این ذکر حکیم بدان سخن می گوید گفته است (یعنی باب) و گفتار او حق است که او در هر حالی سخن می گوید که نیست خدائی جز من که فرد و واحد و ممتنع و بدیعم این از امر محکم و اسم اعظم و کلمه علیا و مطلع اسماء حسنی خداست اگر شما از دانایان باشید بلکه بواسطه او مطالع و مشارق ظاهر می شود»

### برادر جان

او در بسیاری موارد دیگر خود را مکلم طور و نازل کننده کتابها و فرستنده پیامبران و مالک زمین و آسمانها و آفریننده جهان و غیره نامیده و اگر به کلی وجود خدا را منکر نشده و گاهی از او یا کرده و خود را خدای جهانیان است فرستاده او دانسته **اولاً** نمی توانسته چنین ادعائی بکند چرا که اگر خدا را منکر می شد می بایست تمام ادیان و بالاخص اسلام و قرآن را نیز منکر می شد و اگر اسلامی نبود مهدی صاحب الزمانی نبود تا بهانه ای برای پدید آمدن باب باشد و در نتیجه خود بهاء نقطه شروع را از دست می داد و موجودیتش زیر سوال می رفت.

**دوم** اینکه او قصد داشت خود را جایگزین خدا کند و دیگر کسی به یاد خدا نباشد و تنها ذکر او را بکند و از او مدد جوید و کم کم خداوند به کلی فراموش شود و او به انگیزه اصلی خود نائل شود که نابودی دین و دیانت و گسستن رشته های محکم اسلام در بین مسلمانان است.

**مدعیان مهدویت کسانیکه از مسلمین که به دعوی مهدویت و عیسویت قیام نموده اند.** تعداد آنها به پنجاه نفر می رسد ولی ما در این مقال به بررسی اوضاع و احوال و سنت و روش آنان نمی توانیم بپردازیم و تمام اینها را به انتشار کتاب دیگر موقوف می کنیم. اما می توانیم تنها به نامهای آنان و توضیحات بسیار مختصری از آنان بپردازیم تا شما برادر عزیز متوجه شوی که آئین باب و بهاء چقدر تشابه زیادی به این مدعیان دارد.

### اول: محمدبن عبدا... ملقب به نفس زکیه

که در سال ۱۴۵ زمان منصور دوانقی خلیفه دوم عباسی در مدینه منوره ظهور و مردم را به سوی خویش دعوت کرد. برادری هم به نام ابراهیم داشت که وی را یاری می نمود او قیام به دعوت نمود و بصره و اهواز و بعضی از بلاد فارس و مکه و مدینه را گرفت و عمال خویش را به یمن و غیر آن فرستاد. این قضیه در عصر امام مالک بود که به نفع نفس زکیه فتوی داد و پشت وی را محکم کرد. کم کم طرفداران او زیاد شدند و نزدیک بود که دولت عباسیان را ساقط کنند. ولی منصور خود را آماده کرد و عاقبت بر وی غالب گردید و او را کشت (تفصیل امر نفس زکیه را در جز ششم تاریخ ابن اثیر ملاحظه فرمائید)

### دوم: عبیدا... مهدی فرزند محمد حبیب فرزند امام جعفر صادق (ع)

که موسس دولت فاطمیان در مغرب بوده وی در اواسط قرن چهارم شهرهای مصر را فتح و بدست سردار جوهر صقلی شهر قاهره را بنا نهاد دولت فاطمیان توسعه و سلطنت آنان امتداد پیدا نمود و ایام حکومتشان طولانی گردید.

### سوم: محمدبن عبدا... تومرت

معروف به مهدی هرعی مکنی به ابی عبدا... که اصلش از جبل شوش واقع در منتهای بلاد مغرب بود (به جزء دوم تاریخ این خلکان رجوع فرمائید)

### چهارم: عباس فاطمی

عباس فاطمی که در آخر قرن هفتم هجری در مغرب ظهور و ادعای مهدویت نمود. مردم به سوی وی گرویدند و شوکت بزرگی بدست آورد تا به زور وارد شهر فارس شد و بازارهای آن شهر را آتش زد و عمال خویش را به اطراف و اکناف مملکت فرستاد. ولی او را به مکر و حیلہ کشتند و دولت وی به انقضای اجلس منقضی گردید.

### پنجم: سید احمد

سید احمد وی در اوائل قرن سیزدهم هجری در بعضی جهات هندوستان ظهور و در سال ۱۲۴۳ هجری در حدود پنجاب شمال غربی با سیکها جنگید ولی کارش به جایی نرسید.

### ششم: میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی

وی در سال ۱۲۶۱ هجری به دعوی مهدویت قیام و در بدو ام خویش را ملقب به باب و پس از آن خویش را به مهدی منتظر معرفی کرد که مقصود از این نامه شرح حال و ادامه دهندگان راه اوست.

### هفتم: شیخ محمدعلی پسر شیخ محمد سنوسی

منسوب به علویه که در ۱۷۹۱ مسیحی در حدود جزائر نزدیک مراکش در جبل سنوس تولد یافت هنگامیکه به سن جوانی رسید از محل ولادت خویش مفارقت و در تاریخ ۱۸۳۰ مسیحی بر علیه فرانسویان که در آن وقت بر آن بلاد استیلا داشت به کینه جوئی و فتنه انگیزی مشغول گردید پس از چند سال در مصر و مکه به تحصیل علوم دینی پرداخت تا اینکه در واحد جبوب واقع در نزدیک واحه سیوای مصر طرف غرب آن رحل اقامت افکند و در آنجا زمانی طولانی به تدریس علوم دینی اشتغال و چون به تقوی و صلاح مشهور بود مذهبی را تاسیس نمود که امروز یکی از محکمترین و مهمترین مذاهب اسلامی به شمار می رود هدف وی این بود که قواعد دینی را از آلودگیها و بدعتها پاک سازد و دین اسلام را به سادگی روز اول برگرداند و مسلمانان را از تفرق و تشتت نجات دهد و نیروی

دین و نفوذ آنرا در جمیع بلادی که تابع حکومت اسلامی بوده و اکنون بدست مسیحیان افتاده برقرار سازد.

بعد از فوت موسس این مذهب فرزند وی محمدمهدی در پایان قرن سیزدهم یعنی در سال ۱۸۵۸ مسیحی به جای او برقرار شد و همین شخص را مهدی نامیدند نه پدر او را. زیرا پدرش ادعای مهدویت نکرد و فقط پیش از فرزندش اشاره کرده بود که مهدی منتظر به زودی ظاهر خواهد شد و شاید هم پسر او باشد. بنا به گفته مریدانش او خبر داده است که ظهور مهدی در پایان قرن سیزدهم واقع خواهد شد و در همین وقت هم سنوسیان معتقد شدند که رئیس آنان همان مهدی منتظر می باشد و او را محمدمهدی نامیدند.

موفقیتی که او در نشر تعالیم و تنفیذ امر خود حاصل نموده و به مراتب از پدرش بیشتر است. اکنون مذهب وی در میان تمام قبائل انتشار داشته و دامنه اش تا سلطنت و رای آن طرف مملکت در افور امتداد پیدا کرده و در آنجا نفوذ زیادی یافته است به حدی که آن مملکت را در قبضه خود دارد.

#### هشتم: میراز غلام احمد قادیانی

که در سال ۱۸۳۲ مسیحی در هندوستان در قادیان پنجاب تولد یافت (قادیان قریه ایست که بیش از هزار نفر سکنه ندارد و بیشتر آنان مسلمان هستند) پدر وی از الاکینی بود که در سال ۱۸۵۷ در جنگ با انگلیسیها به هندوها کمک می نمود. غلام احمد در سن چهل سالگی به دعوت قیام کرد و سی سال مردم را به تعلیمات خویش دعوت کرد. زمامداران امور هم با او مخالفت نداشتند زیرا وی دعوت به صلح و سلام می کرد. مبنای دعوت وی قرآن مجید و احادیث نبوی که با قرآن موافقت داشت بود. غلام احمد مدعی بود که وی عیسی بن مریم است و دلیلش این بود که در قرآن مجید آیاتی موجود می باشد که به ظهور عیسی در اسلام بعد از پیامبر (چنانچه بعد از موسی ظاهر شد) اشارت دارد و چون فاصله میان موسی و عیسی چهارده قرن و فاصله میان عصر او هم نزدیک به چهارده قرن است پس او هم همان عیسی موعود در اسلام است. غلام احمد گفته است همچنان که عیسی علیه السلام از میان یهودیان برای هدایت آنها قیام نمود مسیح جدید اسلام هم از میان مسلمین برای هدایت آنها قیام کرده است.

وی روزها را به مباحثه و مناظره و تالیف می پرداخت و جز او برای نماز در مسجد جامع از خانه خارج نمی شد گاهی در بین راه مسجد هم چیزی می نوشت. مردم در مسجد و در بین راه دور او را می گرفتند و سئوال می نمودند و او جواب می داد. قادیانی برای پیشرفت دعوت خود سه نوع روزنامه تاسیس کرده بود:

**یک** روزنامه بدر که در هفته یکروز به زبان هندی منتشر می کرد حوادث روزانه مربوط به کار از قبیل مسافرت و مراجعت و دیدن مریدان و امثال آن را در آن روزنامه به اطلاع مردم می رساند.

**دوم** روزنامه هفتگی حکم که در آن از مسائل دینی بحث می نمود و جواب سئوالاتی را که از او شده بود در آن می نوشت.

**سوم** مجله ایمان که در هر ماه یک مرتبه به زبان انگلیسی منتشر و بحثهای جدید دینی را انتشار داد تا دعوت خود را در میان عرب و عجم انشار دهد. قادیانی شصت و چند کتاب تالیف نمود که بیشتر آنها به لغت محلی و بعضی از آنها به زبان فارسی و عربی و انگلیسی است اکنون مذهب این مسیح (ادعائی) در قادیان و سایر بلاد پنجاب، بمبئی و سایر بلاد هند و در بلاد عرب و زنگبار انتشار یافته و پیروان زیادی دارد و به نام احمدیه معروفند و قادیان را مدینه الشیخ نامیده اند. جماعتی از بزرگان و علماء به او پیوسته اند که مجال بردن نام آنان نمی باشد.

احمد قادیانی هفتاد و چند سال عمر کرد وی مردی تندرست وسیع الصدر و کریم النفس بود چند زبان را به راحتی می دانست. او و بیشتر مدعیان مهدویت برعکس ادعای بهاء که گفته بود هر که سخن دروغ به خدا می بندد به سرعت از بین می رود راحت زیستند و هنوز هم مریدانی دارند.

#### محمد احمد مهدی سودانی

اما مانند شیعیان به امام دوازدهم اعتقاد دارد ولی ادعا می کند که خودش همان امام دوازدهم است که یکمرتبه قبل از این ظهور نموده محمداحمد دارای حافظه قوی بود و قرآن مجید را با تجوید و مقداری از اخبار و احادیث حفظ کرده بود او در نزد شیخ نورالدائم تعلیم دیده بود (مثل باب و بهاء که از جانب شیخیه و دایره تصوف برخاسته و مدعی شدند) محمد احمد روشی نیکو و تبعی ملایم داشت زیرک و تیزهوش و دارای قدرت استدلال بود هنگام ایراد خطا به سخنانش در مستمعین موثر می شد و مردم کاملاً به او توجه داشتند و او را دوست داشتند او هم به ذکر و موعظه و نماز مشغول بود و تظاهر به زهد و تقوی و کناره گیری از دنیا می نمود. به این ترتیب مردم فوج فوج مانند قطرات باران دورش را احاطه می کردند. آنها به دور وی مجتمع و به ذکر و انشاء شعر مشغول می شدند. مقدمه دعوی مهدویت سودانی این بود که حکومتهای مصر مردم سودان را زیر فشار پرداخت مالیات قرار داده بودند و به مردم سودان ظلم و تعدی می کردند محمد احمد ابتدا از رفتار آنها شروع به انتقاد نمود و تسلط آن ستمکاران را نتیجه سیئات اولاد آدم قلمداد می کرد و چنین اظهار می نمود که عالم فاسد شده و مردم از طریق حق منحرف شده اند.

به این جهت به غضب خداوند گرفتار شده اند و به زودی خداوند مردی را خواهد فرستاد تا اوضاع علام را اصلاح کند و زمین را پر از عدل و داد فرماید و او مهدی منتظر می باشد. وقتی مردم شدیداً منتظر ظهور شدند و تنها سخن از ظهور مهدی در میان بود و ظلم ستمکاران. کم کم از خود محمد احمد پرسیدند شاید شما خودتان مهدی منتظر باشید در این وقت جواب داد آری من همان مهدی موعود هستم مهدی سودانی شروع به نشر

تعلیمات خود کرد و مردم دور او را گرفتند کم کم خبر ظهور وی به خارطوم رسید و قبائل بقره به قبول دعوت او مبادرت ورزیدند.

از جمله اشخاصی که دور او را گرفته بودند **عبدالله تعایشی** از قبیله تعایشه به علم نجوم و نوشتن اوراق اشتغال و علم اسرار حروف را به خود اختصاص میداد و در میان قبیله اش مقام ارجمند داشت.

روزی محمداحمد به وی گفت تو وزیر مهدی می باشی عبدالله گفت من در انتظار مهدی هستم اکنون اگر توان مهدی می باشی، پس امر خود را اظهار بدار و من هم تو را یاری خواهم نمود محمد احمد گفت آری من مهدی هستم پس عبدالله بیدرنگ و بدون مطالبه دلیل و برهان به وی ایمان آورد او هم عبدالله را وزیر خویش قرار داد پس او و یارانش از پیروان وی شدند. تصادفاً در همان سال ستاره دنباله داری در آسمان ظاهر و به مردم سودان تلقین شد که این ستاره پرچم حضرت مهدی است که ملائکه آنرا بدوش گرفته اند.

محمد احمد مومنین به خویش و پیروان طریقه خود را درویش می نامید. سرگذشت او بسیار طولانی است که تا همینجا برای این نامه خصوصی کافی است و اما در کتاب خویش تعلیمات او و سایر مدعیان را به قدر حوصله کتاب خواهم نگاشت تا مقایسه ای باشد با آئین باب و بهاء و حتی در بعضی مسائل ارجحیت آن مدعیان را بر باب و بهاء. **برادر جان** این نوشته ها به استثنای مدعیان مهدویت صفحاتی چند استخراج شده از کتب خود بهائیان است که من تنها به دلیل اینکه شما را با اعتقاد خود شما بیشتر آشنا کنم و تنها به دلیل اینکه استناد به کتب خود شما نموده و از دیگر مستندات استفاده نکنم به این مطلب اشاره کردم. اگر می خواستم که با دستی باز به رد بهائیت بپردازم می بایست از قبل از پیدایش این مکتب و از اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی آن برهه از زمان و از ایده و منش تصوف و شیخیه که به سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی می رسد و بالاخره منتج به ظهور این مکتب کذائی شده شروع می کردم و تمامی جریانات و بی عفتیهای زنان بابی و... و بلوا و آشوبهای بابیها و ازلیها انشعاب با بیان بهائیان به فرقه های مختلف و بالاخره به تشکیلات امروزه که تحت پشتیبانی سیاستهای بزرگ اداره می شوند همه و همه را با استناد به سندهای محکم و معتبر و دقیق خصوصاً استفاده از نوشته ها بانیان بهائی که انباشته از ضد و نقیض بر ملائی ها و رسوائی های بزرگ است، به رشته تحریر در می آورم.

برادر گرامی، می دانی که پس از معرفت حق و تشریف به اسلام عزیز، هسمر مهربان و فداکارم بهزاد جهانگیری (حسین فلاح) را نیز به اسلام دعوت کردم و او با قلبی پاک و مالمال از عشق و استقبال نمود و امروز در تقوی و ایمان گوی سبقت از من ربوده است.

بعد از چاپ اولین کتابم، متوجه شدیم که دیگر مادر و بقیه اعضای خانواده با ما صحبت نمی کنند و حتی جواب تلفن ما را نمی دهند. ما آمادگی این نوع برخورد را داشتیم و با علم به این به فعالیت خویش ادامه می دادیم با این وجود گذشتن از خاطرات گذشته،



خانواده و فامیل ممکن است برای هر کس دشوار باشد. اما به لطف همان پروردگاری که پس از آگاهی ما هر لحظه سایه رحمتش را بر سر حس می کنیم و یار و یاور حقیقی ماست، همان پروردگاری که به محض مسلمان شدنمان هدیه نازنینی به ما عنایت کرد و زندگی ما را به وجود کودک دلبندي مزین نمود. (در حالیکه پنج سال از زندگی مشترک ما می گذشت و ما هنوز صاحب فرزندی نبودیم) توانستیم به حقایق بزرگتری نائل شویم و آن اینکه در این دنیا که زودگذر و فانیست اگر بلند نظر باشیم و با وسعت قلب به هموعان خود بنگریم. هزاران برادر و خواهر خواهیم داشت و هزاران پدر و مادری که سرشار از عاطفه دهند و نیازمند محبت. ما در بین جماعتی زندگی می کنیم که صدای تپش قلبشان را می توان شنید و احساس امنیت و آسایش را با تمام وجود در کنار آنها می توان یافت. ملت ما با مهربانی و فداکاری، در ابراز عشق و محبت نسبت به هموعان در دنیا حرف اول را می زند و ما تازه فهمیدیم که در خانواده از عاطفه و محبت سایر اعضا محروم بودیم و به همین دلیل به سادگی و با علاقه از همه گذشتیم و به راه خویش ادامه دادیم و دانستیم که دوری از عناصر این فرقه حتی خانواده ای که به آن تعلق داشتیم مثل اجتناب از هر آلودگی و گناه ما را به خدا نزدیکتر می کند و زمینه عروج به مراتب والای ایمان را در ما تقویت می نماید.

خداوند متعال را سپاس می گوئیم که این همه در حق ما لطف و رحمت داشت که ما را سزاوار این موهبت الهی نمود و حلاوت حقیقت را به ما چشانید. در بین بهائیان شایع بود که هر کس که از بهائیت خارج شود به بلائی دچار خواهد شد، اما ما امروز به وضوح معنی اعجاز و معجزه را در تمام مراحل زندگی خود درک کرده و به آن افتخار می کنیم.

سالها بود که تشکیلات در گوش همه بهائیان ساده لوح می خواند که در سال ۲۰۰۰ اتفاقاتی رخ می دهد و بهائیت در ایران به رسمیت شناخته می شود. بیانیه صلاح به اجرا درمی آید و دنیا با بهاء الله بیعت می کند و هزاران وعده و وعید دیگر اما دیدیم که آب از آب تکان نخورد و این وعده ها نیز مانند تمام وعده های پوشالی دیگر وعده سر خرمن بود و تنها اتفاقی که افتاد مرگ تنها باقیمانده عائله بهاء مادام ماکسول انگلیسی بود که زمام امور بیعت العدل را در دست داشت و عجیب اینجاست که از این عائله حتی فرزندی به جا نماند و آنها به کلی مقطوع النسل شدند. به هر حال برادر جان این نوشته ها قسمتی بسیار اندک از مطالعات گسترده و بسیار جامع این حقیر می باشد. امیدوارم آن روز برسد که خداوند متعال توفیق تدوین کتابهای پر حجم و پرمحتوی را به این بنده عنایت فرماید تا سبب تحکیم ایمان نو ایمانان به اسلام باشد و انشاء... موجب هدایت مستعدان و تشنگان حق و حقیقت شود.

برادر جان شما را به خدا می سپارم ضمناً پوزش می خواهم که نامه ام بسیار طولانی شد اما با روحیه ای که در شما می شناسم می دانم که توانائی هضم مطلب را دارید و قدرت قرائت را نیز همچنین. اما از اینکه به نوعی به اعتقادات شما توهین شده مرا می بخشید. آیا در آئین شما منسوخ شمردن اسلام و شرک ورزیدن بهاء و تهمت به علمای

اسلام و همه اينها توهين به ديانت عظيم و الهي ما نيست؟؟ آيا شما همين مسائل را  
تبليغ نمي كنيد؟

اين نوشته ها را تنها به عنوان يك مناظره كتبي به شمار آوريد. مناظره اي دوستانه.

خواهر كوچكتان:

فاطمه السادات رستگاري (مهناز رنوفي)